

سال اول

شماره ۵

# دانشکده

۱۳۳۶

---

مجموعه ایست: ادبی، اجتماعی، اخلاقی، فلسفی و تاریخی

---

آغاز هر ماه شمسی در تحت نظر ( هیئت مؤسسه دانشکده ) منتشر میشود

مدیر و مؤسس:

م. بهار

بهای سالیانه همه جا ۳۰ قران است

تک نمره: دو قران

مدت اشتراک یک سال پذیرفته نخواهد شد و وجه اشتراک قبل از گرفته میشود

عنوان مراسلات: تهران اداره ایران - تلفن: دانشکده

مطبوعه طهران

# فهرست

- ۲۲۷ ) تأثیر محیط در ادبیات
- ۲۲۶ ) تاریخ ادبی
- ۲۴۰ ) زن و مرد
- ۲۴۶ ) صفحه از تاریخ
- ۲۵۶ ) انقلاب ادبی
- ۲۶۲ ) قطعه
- ۲۶۴ ) آزار اساتید
- ۲۶۷ ) خواطر و آراء
- ۲۶۸ ) اشعار
- ۲۶۹ ) اقتراح ( تود و یید )
- ۲۷۰ ) رنگارنک ( قند و شکر )
- ۳۱ ) رومان ( سلطنت )

# دانشکده

۱۳۳۶

---

شماره (۵) ۱ برج میزان ۱۲۹۷ - مطابق ۲۴ سپتامبر ۱۹۱۸

---

## تأثیر محیط

در ادبیات

-- ۲ --

محضر توضیحی در تأثیرات محیط عموماً خصه در ادبیات، نوشتیم، و در بايان مقاله خودمان یاد آور شدیم که؛ برای اصلاح ادبیات باید نخست باصلاح محیطی آن در آن زندگانی میکنیم پردازیم، زیرا خود تغییر و انقلاب محیط، بالطبع موجب تغییر و انقلاب ادبی خواهد شد.

همان طور که فصل بهار، با تمام خصایصش از قبیل ترشحات خفیف باران، تابش نور لطیف خورشید، نسبیم های روح پرور، رطوبت دائمی زمین، باعث جنبش نباتات، دمیدن غوجه های شاداب، و شکفتگی ازهار میشود - تابش برقوت افقاب تموز، خشکی زمان و زمین، سکونت معتدل هوا، باعث نرم شدن و رسیدن میوه ها و خشک شدن خوش ها و حبوبات نشته، و سردی زمستان علت ریختن بر آها

و خمودت نباتات و گردد ، همانطور هم تغییرات محیط یک جماعت و یک ملت ، باعث تغییرات و جنبش های قریحه و فدری و صنعتی و حتی اختلافات قیافی و عضلانی انجامات خواهد شد - این است که مختصر نمونه از اختلافات محیط را برای تکمیل نظریات خود مینکاریم :

\*\*\*

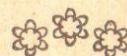
**اختلاف محیط** - محیط ها مختلف و منغیر میشوند ، در درجه اول - هوای اقلیم - بسبب حرکت محوری زمین که یک دور آن ۲۱ هزار سال ، مدت لازم دارد یا عمل دیگر از قبیل خشک شدن دریاچه ها ، معدوم شدن جنکل ها و عَس آن -، تغییر کرده ، سردسیرها بکرم سیرها ، کرم سیرها بسردسیرها مبدل شده کاهنخل های خرما بتدربیج جای درخت های سیب و به را ترفته ، و کاه کلهای سردسیری و جنکل های بهشتی ، در صحرا های پرمغیلان و پرحرارت میرویند ، - و این اختلافات هوائی در قوای دماغیه و عضلانی مردم یک سر زمین تصرفات نموده ، تپل هارا چابک ، و چابک هارا تن پرور و گران انجان کرده ، افکار را دَرْ توانه مینماید ، تغییر غذاها و تغییر لباس ها و طرز زندگانی ها که همه تابع تغییرات جویه و مقناسب باهوای اقلیم است ، بهمان ویژه ، در خون و اعصاب و بشره و قیافه مردم مزبور اثر بخشیده ، و بالنتیجه همه چیز عوض میشود .

در درجه دوم ، مذهب یک ملت یا یک جماعت عوض شده و طرز زندگانی یک ملت نیز بواسطه اوامر مذهبی و احکام غیر قابل طفره و استنکاف شریعتی ، عوض میشود - یک ملت جنگجو ، در برابر مذهبی که او را از استعمال اسلحه منع مینماید ، خاضع شده ، و یا یک ملت حیان و غیر ساخته قهر را خود را تابع یک دین و آئین جنگی و سیاسی یافته ، اولی رفته از اثر اطاعات احکام مذهب خود ییکاره و قبول و جیان شده و بهمان میزان ، ملت دوم از اثر عمل آردن

با حکام شرع خود ، هجاهد و جسور و متیجاوز میگردد . در درجه سوم - ؛ زبان و تعالیم و دروس بک ملت ، یا بسبب اوامر دینی ، یا بعملت غلبه متیجاوزین ، و فاتحین ، و یا بعملت بی اسبابی و فقر علمی ، تغییر نموده ، و در ضمن ملاده لغات ، و حدایات و خواندن کتب مزبوره ، عادات و رسوم و اخلاق صاحبان آن زبان و علوم در ملت مقهوره یا محتلوه بی زبان نفوذ نموده ، و رفته این محیط کوچک - یعنی محیط انغوی - باندازه یک بزرگ تری تأثیرات عمیقه خود را بخشیده ، و همان روحی که صاحبان اصلی زبان و علوم با آن روح زندگانی آرده اند ، با اندک تفاوت و مختصراً تفاصل یا تکاملی در ملت جدید حلول کرده و آنا نرا به ازروح معرفی می نماید .

**در درجه چهارم :** - قضایای سیاسی - اقتصادی ، وجود یا عدم وسایل و اسبابهای لازمه زندگانی ، وغیره ، یک ملت را از حالی بحالی ، وازنقصی بکمالی یا از کمالی بزوالي رهنمائی میگند ، مثلاً : کاه میشود آنکه فتح و کامبایی بزرگ و مشعشهی ، ملت فاتح را باطمینان واستراحت واداشته ، و ملت غلوبه را از خواب پیدار ساخته و بفلک چاره جوئی انداخته و به چیران مافات متنبه می سازد - این قضایا فوراً بشکل یک محیط کوچک تجمع یافته و رفته به مقدار ذکاوت و استعداد ملت فاتح یا ملت غلوب ، تأثیرات بزرگ و بزرگتر خود را در دو طرف دنبده ، ملت شجاع و زبر دست در ضمن تأثیرات یک محیط غرورانه و یغیرانه بطرف تنزل و انتها شناخته ، و ملت یغیرانه شدست خورده در ضمن تأثیر یک محیط انتباوه بخش و تازیانه در دستی ، از جای برخاسته و بطرف کسب استعداد و تربیه فدری و عقلی ، و تحصیل قوت و نشاط میگراید ، و کاه همان فتح و کامبایی نظر بلیاق و پیداری ملت فاتح ، و اندراس و فرسودگی ملت غلوب ، تأثیرات مستقیم خود را حفظ نموده ، ملت فاتح

را دلیر تر و جری تر ، و ملت مغلوب را زبون تر و مرعوب تر می نماید ، کاه یک ملت فقیر از اثر محیط فقر ، فقیر تر شده و کاه از اثر همان محیط در بی تحصیل چاره و علاج بر آمده ، و سریع تر از هر برق و بادی ، خود را باوسایل مکتبه از درد درماند کی نجات میدهد .



عظمت آسیا و قسمتی از افریقا در زمان ممل مشرق و سلطنت مدیها . آشوریها ، کلدانیان ، و آیان قا اواسط ساسانیان ، بیک علمت و سبب علمی که همان تأثیر محیط باشد ، بوده است — در پنجاه شصت قرن قبل ، موافق بیک تعديل هیئتی (یعنی حرکت محوری زمین) سطحه اروپا از یخ و برف مستور و حالت حالیه قطب شمال و قسمت اعظم قطر جنوب را دارا ، و مملکت ایران و تمام قسمت آسیای وسطی و قسمت شمالی افریقا بحالت حالت اروپا — یعنی سرد سیر و تم نعمت و مردمان این سر زمین بسبب تغییری حرارت هوا مثل اهالی اروپای امروزه . بجهود بسیعی و عمل و دارای نشاط و قوت و فکر و مشغول ورزش و اختراع و تدبیر زندگانی بوده اند — و رفته رفته آفتاب جهانه بر روی لطف خود را در عوض زحمات آسیانیها بطرف آنان بر گردانیده ، ترمی و وفور نعمت و استراحت . اعصاب آنان را سست ، عضلات انازرابی حرکت ، افکار آنان را بطرف فلسفه و موهومات متوجه ، لافیدی و تبلیی و تن بروزی که خاصه اهالی ترم سیر و مردمان مترقبه است ، طبعا آنها را احاطه نموده ، و آنکه اندک بسبب همان حرکت محوری زمین ، هوای اروپا قبل سکنه و نمود روح حیوانی شده همان محیط نشاط آور عصر آیان ، بسر زمین طوفان رسیده اروپا انتقال یافته ، آنها از ذیر بار نبستی عالم هستی و جوانی و نشاط . وما از عالم سی و عمل بعالم آسایش واستراحت قدم نهادم — آنها امروز ، در همان کارند که ما هشت الی هجع هزار سال قبل در ان کار بودیم — آنها بجزی کیخسروها ، داریوشها ، رستمها ، رزویه ها و بو زرجمهر های تاریخی ما . ناپلیونها ، فردربیکها ، پتر کبیرها ، ویلهامها ، و النستونها ،

موانع‌ها، هیندنیورک‌ها و آری‌های خود را پرورش میدهند!  
این است، تأثیر محیط در افراد بشر - و البته در صورتی‌هه فقط تأثیر هوا و آفتاب تا این درجه، مؤثر و اثرات آن تا این اندازه آشکار و مکشوف باشد، تأثیر سایر اقسام محیط نیز، هریک بجای خود، باشواهد و امثال آن، مطبوط و قابل انکار نخواهد بود -  
و ادبیات نزد یکی از ملیونها مخلوقات طبیعت است که دست‌خوش این محیط باعظمت و پرسطوت بوده، و برای ما جای چون و چرا باقی نیست، که تنها مؤثر و عامل روحی ادبیات همان محیط است و بس - و برای اصلاح ادبیات باید باصلاح محیط پرداخت.

ادبیات امروزه‌ما، که در حقیقت نتیجه ده قرن انقلابات عظیم،  
و تغییرات بزرگ محیط معنوی ایران است - از چهاره باید، تجدید شود؟  
ما اگر بخواهیم، تعقیب ادبیات کلاسیکی خودمان را از دست  
ندهیم، باید اعتراف کنیم که در خیلی از امور دچار حیرت و زحمت  
شده و هزار یک از مقاصد خودمان را بخواهیم توانست از قوه بفعال در  
آوریم - در ادای مقاصد امروزی، هر قدمی پایی ما سنک قواعد و قوانین  
هزار ساله ادبی رخواهد خورد - هلا؛ ما بخواهیم در مقابل شعر  
معروف قدیم که می‌گوییم:

مرا از شکستن چنان عار ناید

## که از ناکسان خواستن موهیائی

آیا این فراز وقتی منظوم شود، بالغت مالاریا، و لفت آنکه آنکه  
یا کنین، در کوش مستحبین همان ذوق ولطفی را آنکه اغتشاش کشتن و  
موهیانی می بخشند، خواهد بخشید؟ البته نخواهد بخشید، و هر کاه  
در قرن بیستم، مابرازی ادای نظیر این دضمون دوباره به موهیانی موهوم  
آنکه ابدا باشکستگی استخوان مناسب نداشت، و تأثیری در آن نمی بخشند،  
واز غلط های معروف است متسل بشویم، آیا خودما برخود ما با  
دیگران بر ما نخواهند خنجدید؟ البته خواهند خنجدید – پس چه باید کرد؟  
اینجاست آنکه باز مرام دانشکده تجدید میشود، و همان اصول  
عملی برجسته – یعنی بالا بردن منظره های جدید بر روی بینان های  
کلاسیکی قدیم، و متابعت از امر محیط، و سیر تکامل و احتیاج و امکان –  
دوباره طرح میگردد، و دو مسئله در ضمن حل میشود.

یکی اصلاح معنوی ادبیات، دیگری اصلاح لفظی ادبیات.  
در اصلاح معنوی اشعار و ادبیات، و نوشتگات ادبی، و مکالمات فصیح،  
بایستی پیرو محیط بوده، و عوض اینکه، قبل از تأثیر یک محیط مستعد  
و حکم‌فرمایی، بتقلید صاحبان محیط جدا آنکه، شعر بتوئیم، چیز  
هنریم، و آواز بخوانیم؛ بیاهم، باصلاح محیط خود پردازیم، اوهام  
و خرافات واکاذبی را که معلمین نادان و اساتید توقیب شده یک محیط  
مغلوب و مفلوکی برای ما بعیراث آذنشته اند، رفته رفته در ضمن  
اصلاح کلاس های خدمان از میان برداشته و بجای انها حقابق ثابت  
تر، و تعلیمات واضح‌تر، و دستور های مفیدتری را آنکه باحیات امروزی  
ما توافق داشته باشد بگذاریم، عوامل مؤثری را آنکه برای مایک محیط  
پرخشیت، وجہ بن آور و قناعت مندانه را ایجاد کرده است از یین  
برگرفته، و عوامل تازه‌تری را به نیروی سعی و عمل و فدایکاری و

تحصیل علم و فنون ، بجای انها قرار دهیم . مردم را بورزش بدنی ، ورزش دماغی ، مناعت ، نخوت ملی ، بی‌اعتنایی با جنبی ، قدرشناسی و غیره آشناسازیم . دولت های خود را بتعقیب عدالت ، انصاف ، مجازات دزد ، و راهزن ، افتخاح مدارس می‌جانی مردانه وزنانه ، تجییز سر باز های نجیب ، ابیجاد کارخانچگات اسلحه‌سازی ، امتداد راه آهن ترویج صنعت و تجارت ، کشف منابع ثروت وغیره ترغیب نمائیم ، در ضمن این اصلاحات بدون اینکه کسی حس کند ، یا بچشم دیده شود ، محیط ما رفته رفته ، مثل محیط زرد پوسته‌های ژاپون ، تغییر خواهد کرد ، و قبل از آنکه حرکت بحوری زمین پس از صد قرن دیگر هواها ، غذاها و طرز حیات مارا عوض کند ، خود ما بزور ورزش و مشق ، طرز زندگانی خود را اصلاح نموده ، وده هزار سال عمری را که برای یک تغییر طبیعی لازم داریم ، به صد یا هشتاد سال تخفیف داده و پایین بیاوریم ، در اینصورت معانی ادبیات ما همان طور آن مامتنظریم ، خود بخود خوب ، و دلکش ، قابل ترجمه ، شایسته تقلید ، و باعث ترقی و تربیت آیندگان و موافق با یک محیط عالی و بطنطه خواهد آشت . اما در اصلاحات لغوی ، در طرز ادادی کلمات و اصطلاحات ، در اوزان و شقوق ضرب و تقطیع ، بایستی نمذاشت که آنچه داریم از دست بروند ، در اینجا بایستی قدری کلاسیکی شد ، فقط چیزی که هست بایستی حتی الامکان معانی جدیده و احتیاجات لازمه را که مقدمه اصلاحات فوق الذکر شمرده می‌شود ، بازبان عموم ، باهمان لغات و اصطلاحات معمولة کلاسیکی ، و در صورت احتیاج وافر و بودن لغات کلاسیکی ، باللغات ریشه دار بازاری ، والا بالغاتی که قبل از اذهان آشنا شده و اجنبی بودن آن چندان روشن نیست ، بیان وادا نمود - تقلید وزنی که در ضرب و غنای ایرانی و مشرقی دلچسب نبوده و طباع عموم بدان رغبت ندارد ، فقط بکثر حمت و دردسری است برای

شنونده و البته هرچند هم بایکی از اوزان و قواعد ملل متمنه موافق باشد؛ چون در اینجا طرف توجه نیست، باید ازان صرف نظر نمود. لغاتی که در شاهنامه، و در بوستان سعدی، موجودند، باید باین عذر آنها این لغت مرده و دلیل هر کش این است آنکه بقال ازرا نمی فهمد، در ادبیات مسکوت مانده و لغتی که قازه از سرحد وارد شده واجنبی است، بدست او بایز اینکه خیلی از مردم ازرا می فهمند معمول شود.

ما نا تزیرم که هر روز هزاران لغت جدید، از ملل فاتحه با عالمه پذیریم، دامنه لغات دنیا همواره ازین راه وسیع میشود، لغات بی درپی در مرک و حیات و در تنازع بقاء مداومت دارند، تا وقتی که (اتومبیل) در اذهان جاری است، نمی توان (تردونه آتشین) را نзор شعر یا مقاله یا حتم آکادیمی، در لغات جریان داد — باید آنرا از خودش آنرا که میل دارد یاد بگیرد و اتومبیل را بواسطه گرانی و درازی تر کسب، تحفیف داده، نخست (هوتل میبن) و بالاخره (هوتل) و در دست آخر (اوتل) بجای آن نهاده و ازرا از خود بداند — همان طور که مندل و دراعه فردوسی و نفس سعدی امروزه از بین رفته است، لغات ازهاهم خواهد رفت — امروز، بقال دیگر این شعر را که:

چو سو فارش آمد پهنانی گوش

ذچرم گوزنان بر آمد خروش

نمی فهمد، زیرا امروزه تیر و کمان معمول نیست بهمین علت معنی سو فارهم مفهوم نبوده، کسی هم نمیداند و چندان بحتاج هم نیست که بداند: زه آهان را ساقی ناچرم گوزن می ساخته اند، ولی لغت (مترالیوز) (شرابنل) (کلوله دمدم) (آیروبلان) (زیلان) وغیره را خوب می-

فهمد - بابن جهه همان‌له معنی شهر بازخونی فردوسی را فهمیده و از آن خوشش نمی‌آید ، این شعر را که :

شر بغل بغيريد پيش يـلان      در افتاد زـيلـون بر آـيرـوـ پـلان  
 باداشتن سه لغت اجنبی ، درست فهمیده و از آن لذت میرد .  
 ولی برای اینکه آثار نـدـشـتـهـانـ کـهـ حـاوـیـ تـحـرـیـکـاتـ مـلـیـهـ ، وـمـنـلـ سـنـکـرـ  
 هـایـ غـیرـ قـابلـ تـسـخـیرـ دـرـ اـطـرـافـ مـلـیـتـ ماـ قـرارـ دـارـندـ ، بـوـاسـطـهـ هـمـینـ  
 قـبـیـلـ فـرـامـوـشـکـارـیـهاـ کـهـ اـزـ عـدـمـ تـذـکـارـ اـدـبـاـ وـسـهـلـ اـنـکـارـیـ مـعـالـمـینـ حـاـصلـ  
 شـدـهـ ، اـزـ بـینـ نـرـ وـدـ ، وـاحـسـاسـاتـ وـطـنـیـهـ ، درـ مـرـاجـعـهـ باـنـ آـثـارـ هـمـوارـهـ  
 تـازـهـ وـدـرـ کـارـ نـمـوـ مـانـدهـ ، وـاـيـنـ فـرـامـوـشـیـ عـمـومـیـتـ بـیدـاـ نـکـنـدـ ، بـایـدـاـدـبـایـ  
 اـمـروـزـیـ مـاـ ، تـاـوـقـتـیـ کـهـ مـلـتـ رـاـ اـزـ تـذـکـارـاتـ تـارـیـخـیـهـ وـ جـنـبـشـ هـایـ  
 روـحـیـ کـهـ اـزـ آـنـ تـذـکـارـاتـ حـادـثـ مـیـشـودـ ، بـیـ نـیـازـ نـیـافتـهـ ، وـ مـحـبـطـ رـاـ  
 آـنـقدـزـ باـ عـظـمـتـ وـجـوـانـ وـقـوـیـ نـیـابـدـ کـهـ اـزـ نـدـشـتـهـ فـرـامـوـشـ کـنـتـدـ وـ  
 درـ حـفـظـ وـصـیـاتـ لـغـاتـیـ کـهـ آـثـارـ باـعـظـمـتـ قـدـماـ باـنـ لـغـاتـ مـنـظـومـ شـدـهـ اـسـتـ  
 سـعـیـ نـمـودـهـ ، وـبـایـهـ آـثـارـ جـوـانـ وـنـوـینـ خـودـرـاـ بـرـ روـیـ هـمـنـانـ لـغـاتـ وـ  
 اـصـطـلـاحـاتـ وـ اوـزـانـ قـرـارـ دـهـنـدـ .

اینست روح مرام مـاـ ، وـجـوـانـانـ باـقـرـیـهـ وـزـنـیـ هـایـ اـدـبـیـ مـاـ  
 باـیـسـتـیـ ، بـادرـکـ حـقـابـقـ ڈـاـبـهـ اـزـینـ اـصـلـ وـپـرـسـیـپـ عـلـمـیـ وـعـملـیـ کـهـ شـایـدـ  
 درـ آـنـهـ فـوـایـدـ آـنـ بـخـوـیـ بـرـعـلـمـایـ کـامـلـ تـرـ وـبـاـ اـسـبـابـ تـرـمـاـ ڈـاـبـتـ کـرـدـ .  
 رـخـ تـقـافـتـهـ ، وـهـمـاـنـطـورـ کـهـ بـرـ اـدـبـیـ آـمـلاـسـیـتـیـ کـهـ نـمـیـخـواـهـنـدـ بـقـدرـ سـرـ  
 مـوـئـیـ باـ مـتـبـجـدـدـینـ هـمـراـهـیـ کـنـتـدـ ، سـخـرـیـهـ رـوـاـمـبـارـنـدـ ، هـمـاـنـطـورـهـمـ  
 درـ قـبـالـ مـقـلـدـیـنـ بـیـ مـعـنـیـ کـهـ اـبـدـاـ اـزـ رـوـحـ اـدـبـیـاتـ وـ تـائـیـراتـ مـیـحـبـطـ وـ  
 اـحـتـیـاجـاتـ عـمـومـیـهـ ، وـ تـحـرـیـکـاتـ مـلـیـهـ خـبـرـ نـدارـنـدـ ، اـزـ اـعـتـراـضـ وـ رـاـهـنـمـائـیـ  
 مـضـایـقـهـ نـکـنـدـ - قـامـواـزـنـهـ حـقـیـقـتـ وـعـملـ وـتـیـجـدـدـ مـصـوـنـ بـمـانـهـ .

# تاریخ ادبی

-- ፭ --

## ( دوره بعد از اسلام )

در نمرات سابق تاریخ ادبیات ایران را در دوره قبل از اسلام از قدیم ترین از منه تاریخی ایران تا انقراض سلسله ساسانی مرتبها شرح دادیم : اینک موقع آن رسیده است که دوره دوم یعنی دوره بعد از اسلام را شروع نمائیم ولی قبل از بیان تقسیمات مهم این دوره و ذکر اختصاصات و آثار و بزرگان هریک از عصرهای جزء ناجاریم که چند مطلب را بطور مقدمه ذکر کنیم از اینقرار :

## ( انقراض سلسله ساسانی و استیلای عرب )

سلسله ساسانی یکی از طویل ترین سلسله هاییست که تا کنون در ایران سلطنت کرده از زیرا دوره حکمرانی پادشاهان آنسسلسله به ۱۴۵ سال بالغ میشود .

این سلسله در سال ۲۲۶ق.م - بهت اردشیر باپکان تشکیل یافته و در ۶۵۰م بيدست اشکر یا عرب منقرض شده است چون انقراض سلسله ساسانی یکی از وقایع مهم تاریخ ایران است و از آن پیش آمد تأثیرات کلی در تمدن و آداب و رسوم ایرانیان بظهور رسیده بی هناسبت نیست اگر اوضاع آخر دوره ساسانی را بنظر آورده مقدار اینرا که برای انقراض سلسله مذبور فراهم شده بود ذکر نمائیم .

## اخلاق ایرانیان در آخر دوره ساسانی

سلطین ساسانی غالب مردمانی عادل ، خیرخواه ، رعیت دوست

و معلم‌قدار بودند و برای رفاه رعایا و امنیت مملکت بی اندازه می کوشیدند.

در نتیجه مساعی این پادشاهان، مملکت ایران پس از انقلابات و خرابیهای که در دوره سلطنت یونانیها و اشکانیها دیده بود امن، منظم و آباد شد، اهالی آن نیز بعداز شش قرن سرگردانی و تحمل خواری روی رفاه و آسایش و امنیت را دیدند.

طول مدت سلسله، دوام آسایش و امنیت، مردم ایران را رخو، فاسد، تبل و یکار کرد، بطوریکه در عصر فیروز و قباد بکلی با مردم دوره اردشیر و شاپور از حبشه اخلاق تفاوت حاصل نموده بودند. عدم اعتماد مردم بتحصیل فضل و دانش، سر ییچی از پیروی اصول عالیه مذهب زرتشت، فساد اخلاق عامه، در همان عصر قباد کاشف انحطاط سریع ایران و انقراض سلسله ساسانی بود و شاید اگر در همان اوان قوم مهاجمی مثل عرب ییدا می شد سلسله ساسانی را منقرض نیکرد ولی این اتفاق نیفتاد بلکه وجود فوق العاده مانند انوشیروان بظاور رسید که بواسطه کوشش‌های زیاد این انحطاط و انقراض را قدری عقب انداخت.

انو شیروان برای تربیت و تعایم مردم مملکت خود و اصلاح حائل آمده از این راه، خیلی کوشید، پیروان مزدک را که در انصر سبب احتلال حواس مردم و دولت شده بودند از میان برداشت، مدرسه طبی جند شاپور را بنانمود، بعضی از کتب علمی و ادبی و طبی یونانیها و هندیهارا بزبان پهلوی نقل کرد و مقدمات نهضت علمی و ادبی بزرگی را برای مشرق فراهم آورد ولی مردم فاسد ایران زیر بار تعلیم و تربیت نرفتند، فتوحات انو شیروان، اقدامات و کوشش‌های او توانست از انحطاط ایران جلوگیری کند، ایرانها همچنان غفله

و فاسد باقیماندند تاسیل هجوم عرب و تازیانه مسلمین آنها را از خواب غفلت پیدار کرد و باصلاح خود وادار نمود .  
 اقدامات و مساعی انوشیروان برای نشر معارف و انتقال علوم و تمدن بمنطقه بی تیجه نماند فقط قدری دیر تیجه آن ظاهر گردیده تو پیش آنها دویست سال بعداز او ، در موقعیت اخلاق مردم تصفیه و اصلاح شده و اذهان آنها برای قبول تمدن و معارف حاضر گردیده بود ، یعنی در عصر عباسیان ، وزرای زیرک ایرانی برآمده ، و بزرگان دیگر عملاء خلفا را به پیروی سیره انوشیروان و تعقیب اقدامات او وادار گردند ، خلفا نیز راه اطاعت رفته تمدن بزرگ اسلامی باین ترتیب تشکیل یافت .

### عقیده مردم در دوره اخر ساسانی

اردشیر بابکان ، مؤسس سلسله ساسانی ، هر چه توائی در احیای آئین زرتشتی و آداب و رسوم آن کوشید ، اوستای متفرق زا جمع آوری کرد ، هؤبدان را ترد آورده وادار نمود بر اوستا تفسیر (زند) نوشتند ، پسر خود شاپور را نیز دردم مرک بحفظ و اقامه آداب و رسوم آئین زرتشت امر نمود .  
 نوشش اردشیر و شاپور ، همت موبدان . میل طبیعی مردم ایران بتدین ، مذهب زرتشت را احیا کرد و تعالیم و اصول باقیمانده آنرا بین مردم شایع نمود .

در زمان تئودز کبیر Theodosius امپراطور روم ، بواسطه اختلا فاتیحه در خصوص طبیعت و مشیت مسیح و یکی یا دو تن بودن آن و پاره از امور جزئیه دیگر ، بین عیسویان پیدا شده بود نزاع مذهبی و مناقشات در ولایات روم با تکمال سختی در گرفت .  
 جماعتی از عیسویان که در تحت فشار امپراطور روم شرقی و

پاپ شهر دم قرار آرفته بودند بطوری در عذاب و تحقیقات واقع شدند که چاره را منحصر بعها جرت با ایران و ترک تعیت دو مردیدند، این بود که عده از آنها شهر های ایران آمدند و پادشاهان سا سانی هم بنظریات سیاسی از آنها حمایت کردند؛ فلاسفه سبعة یونانی که در عصر انوشیروان بدر بار ایران پناهند شدند از جمله همین عیسیویانی بودند که زوستی نین آنها را از آن خارج آرده بود.

انتشار عیسیویان در ایران و تبلیغات آنها در بین مردم باعث رواج دین مسیح مخصوصا شعبه Nestorianisme (عتقد اتباع نسطور یوس یا نساطره) تردید اوین پیش آمد علاوه بر آنکه جماعتی از ایرانیان مسیحی کرد باعث قائل دین مسیح در آئین زرتشت شد.

دین مسیح در این زرتشتی دو قسم تأثیر آورد و بالنتیجه دو مذهب تازه - مذهب مانی و مذهب مزدک - را بوجود آورده، مانی در عصر شاپور اول ظهر کرد و مردم را بدین خود خواند، این مرد در ابتدا زرتشتی بود پس از آنکه با صول مذاهب اقوام دیگر عارف تردید (۱) و در دین عیسی و زرتشتی تحقیقات چندی آرده، دو دین مزبور را باهم تطبیق نمود مذهبی که بین عیسیوت و مازدیسنی بود باعقا بد و افکار دیگری اختیار کرد.

معترین عقیده که مو رخین اسلامی بمانی نسبت داده اند این عقیده است که مانی میگفت: «انسان قبل از آمدن بدنیا در یک عالم بمحتری است، آمدن او باین دنیا قدم آزاردن در بد بختی است برای آنکه از این بد بختی جلوی شود باید مردم توالد و تناسل نکنند و افراد بشر را از عالم سعادت بدنیای شقاوت نیاورند».

بعقیده محققین بزرگ این عقیده مانی تیجه غلوی است که او

(۱) کتاب الملل والنحل شهروستانی حاشیه بر مال و نحل ابن حزم ظاهري ۱۸ ج ۲

در عفت دین مسیح کرده و بعد دیگران شاخ و بر تها بر آن بسته اند و  
بهرام اول نواذه شاپور برمانی دست یافت واورا بقتل رسانید  
اما پیروان او بتدریج زیاد شده در آسیا و اروپا اشار حاصل نمودند اگر  
چه غالب مورخین اسلامی مذهب مانی را بکی ازفروع و شعبات دین  
زرتشت شمرده اند ولی ایندو مذهب بواسطه مخالفت شدید موبد ها  
پژودی با آئین زرتشت اختلاف حاصل کرد و پیروان آن با زرتشتیان  
در منازعه و مذاکره سخت افتادند و همین نزاع مذهبی مردم با تحداد و اتفاق  
جامعه ایرانی خیلی صدمه زد.

مزدک در دوره قباد پدر انوشیروان ظهور کرد و عده را بدین  
خدود در اورده باعث انقلاب جدیدی آردید و ازنو جماعت ایرانی را  
آرفتار کشمکش و نزاع مذهبی آرد.

با وجود آنکه زمان مزدک از زمان مانی به ا نز دیگر است  
آنقدر یکه از احوال مانی اطلاع داریم از حال مزدک باخبر نیستیم همین  
قدرت بداییم که عقیده اصلی مزدک چنانکه روایت آردید اند این بوده  
که : « در دنیا هیچ چیز نباید بشیخ شخص معین تعلق داشته باشد بلکه هر  
چیز بهمه کس متعلق است » این عقیده تیجه غلوبی است که مزدک  
دو مساوات دین مسیح کرده بعدها فساد اخلاق ، میله طبیعی مردم  
باطاعت از هوای نفس اشتراک تمام افراد در نسوان وغیره را نیز داخل  
غاو مذبور کرده است.

انوشیروان پس از برقراری به تخت سلطنت مزدک و اتباع اورا  
کشت و فتنه را که از این راه پیش آمده بود خواباند.

علاوه بر دین یهودی ، عیسوی ، مانی و مزدک بعضی افکار و  
عقاید سیخی دیگر نیز در این عصر در ایران اشار پیدا کرد که بی  
نهایت بروح استقلال و حیات ایران صدمه وارد آورد از جمله افکار و

عقاید و جوسمانی توران ، برستش آتش وغیره در این دوره جزء معتقدات مذهبی ایرانیها گردید.

خطرونا کترین و دخیم ترین عقاید پستی که در دوره آخر سلسله ساسانی برای ایرانیها پیش آمده بود که بلاشباه دخالت مهمی در انقراض دولت عجم و مغولیت ایرانیها داشته این عقیده بوده است که مردم آن دوره میکفتد موقع انقراض دولت ساسانی و دین زرتشتی رسیده و حتماً باید قومی خارجی ساسانیان و آنین زرتشت را از میان بردارند!

### انقلابات و جنگهای آخر دوره ساسانی

انوشیروان در مدت سلطنت خود جنگهای بسیار تردد و از یستقر جنگکاریکه با اقوام مختلفه (رومیها ، هیاطله ، ترکها و جپشیها) نموده قاتح و مظفر بیرون آمده است .

مقام متزلزل ایران بواسطه فتوحات انوشیروان قدری ثبیت شد و دشمنان ایران همه مغلوب ویا با جذبیت ایجاد ند؛ عمدہ سبب پیشرفت او در مباربات علاوه بر تدایر و لیاقت و کفایت شخصی ، قشون ایران بودند که در این دوره بهترین نظامیان عالم شمرده میشدند .

هرمز چهارم پسر او بواسطه پیکاری و ظلم ، در مباربات خود باروم و هیاطله توانست نتیجه خوبی بدست آورد بلکه شکست یافته اطمینان نظام و دولت ایران وارد آورده شورش بهرام چوینه در زمان خسرو پرویز ، دو دسته شدن قشون ایران ( جمعی بهوا خواهی بهرام ، دسته ابطرقداری خسرو پرویز ) ، مباربات ایندو مدعا سلطنت باهم اطمینان دیگری بریسکر نظام و قشون این مملکت وارد کرد ، مباربات عظیم خسرو پرویز باروم شرقی ، فتح تمام ممالک آسیائی روم تاحد و دشمنی و بحر سیاه و صحرای لیبی ، شکست سخت سپاه ایران متعاقب پیشرفت‌های سابق ، عقب نشینی‌ای سریع لشکریان خسرو دیگر برای نظام ایران

روحی باقی نگذارد از جنگی جالب توجیه آه در عهد خسرو پرویز اتفاق افتاده وضعی ایران را میرساند جنگی است که بین اشتریان ایران و بدويان عرب اتفاق افتاده و در تاریخ اسلامی ( به یوم ذوقار ) موسوم است .

در این جنگ آه در سال سوم بعثت واقع شده بدويان عرب با وجود کمی عده سپاهیان خسرو پرویز را شکست داده مجبور بفرار گردند ،

عرب در شکست ذوقار انتقامی را آه از دیر باز منتظر آن بودند از ایرانیها کشیدند و ضمناً ضعف ایران بی برده برای تجاوز و حمله مهیا گردیدند و دعوت اسلامی و تشویق بفتح ایران نیز جهاد ایشانرا برای اینکار زیادتر گرد .

پس از وفات انوشیروان ( ۵۷۸ م ) داخله ایران بسرعت رو بهرج و مرج رفت و در مدت کمی برای انقراض مهیا گردید .

پسر بی‌نیایت وی هرمز چهارم ، از عهده حفظ نظم داخلی و دفع خارجیان بر نیامد چنان‌آه بهرام چوبینه سردار معتبر ایران را از خود رنجانید . پس از هرمز خسرو پرویز سلطنت رسید ، بهرام چوبینه از او اطاعت نکرد بلکه مدعی سلطنت شد و دریک جنگ او را شکست داد ، خسرو بدولت روم شرقی پناه برد واخ امپراتور آن موریس Maurice ( موریقوس ) استمداد کرد امپراتور دعوت او را اجابت نموده بهرام را مغلوب ساخت و خسرو را بر تخت شاهنشاهی ایران برقرار گرد .

بسیاری از مورخین بمناسبت کفایت و حسن تدبیر بهرام چوبینه برای نهاده اند آن سلطنت در آن او قرار می‌گرفت و خسرو پرویز براو غالب نمیشد ایران بجلو بیری هیجوم عرب قادر می‌گردید و دولت عجم از میان نمیرفت .

بهرحال بهرام از میان رفت، خسرو بر تخت ساسانی جاوس کرد در سال ۶۵۲ م دوست او موریس در قسطنطینیه بقتل رسید، خسرو پیهانه انتقام از قاتلین او لشکر بشام نشید و بگمک یهود برسوریه و فلسطین و آسیای صغیر و مصر یعنی تمام متصرفات شرقی روم استیلا یافت و تا ساحل بسفر و صحراى لبی پیشرفت؛ امپراتور روم هرقلیوس (هرقل) مجبور شد بجلو تیری سیاه ایران بیاید لذا در سال ۶۲۲ م پس از دادن یک شکست بسیاریان خسرو داخل خاک اصلی ایران شد و قشون پرویز را مجبور کرد که از متصرفات روم عقب بنشیفتند؛ خلاصه خسرو شکست سختی خورد و برادر آن بدخلق و بدرفتار و ظالم شد، مردم از سوء خلق و ظلم او بتنک آمده پسرش شیرویه را بقتل پدر و ادار کردند، شیرویه پدر را کشت و بر سر پر سلطنت نشست.

شیرویه بدترین پادشاهان ساسانی است زیرا در مدت سلطنت کوته خود (هشت ماه یا قدری بیشتر) تمام پزركان و شاهزادگان ایران را نشست و بواسطه این حرکت و نیزت بدرفتاری و ظلم ساسله ساسانی را چنان متزلزل کرد که دیگر برای مقاومت در مقابل هجوم عرب تاب و توائی در او نمایند.

بعداز شیرویه در مدت چهار سال نه نفر که دو نفر از آنها دو دختر خسرو پرویز بودند بی دربی بر تخت متزلزل پادشاهی ایران جلوس کردند ولی هیچ‌گدام دوامی ندارند، غالب بواسطه هرج و مرج داخلی و دیسسه این و آن بقتل رسیدند؛ بالاخره ایرانیها شاهزاده جوانی را به از خانواده سلطنتی باقیمانده واز چندال شیرویه خونخوار فرار اختیار کرده بود یافته سلطنت اختیار کردند و سرنوشت خطرناک ایران را باو سپردند.

### فتح ایران و استیلای عرب

در وقتی که هرج و مرجهای هیئت اجتماعیه ایران و فساد اخلاق

و عقیده مردم اینسان و انقلابات داخلی و ضعف اشکانی بنصف النهار شدت رسیده بود لشکریان پر جوش عرب یفرمان او بکثر صدق خلیفة اول بسداری ابو عبیده و خالد بن ولید بسمت فرات و شام سراییر شدند؛ خالد در حملات اولیه حیره را که پادشاه آن عبسی و در تحت حمایت ایران بود بتصرف در آورده.

ابو عبیده در شام مشغول پیشرفت شدولی چون قدری پیشرفت او دچار بخطه تردید خالد بدانسو خوانده شد و فتح ایران بتعویق افتاد، عمر خلیفة دوم پس از تکمیل فتوحات در شام و فلسطین و تسخیر مصر بطرف ایران توجه ترد و سعد بن ابی وقاص را با سپاهی جراد سمت فرات آسیل داشت، لشکریان ایران که تازه از جنک های خارجی خلاص شده بودند و هرج و مرجهای داخلی بحرانهای بی دربی و تغییر پادشاه و عدم انتظام قلوب آنها را متزلزل کرده بود؛ بسداری رستم فرخزاد در مقابل عرب حاضر شدند و ابتدا در وقعة قس الناطف بر آنها ظفر یافتد ولی پس از آن شورشی در میان آنها بروز تردد جماعتی بر رستم شوریدند؛ در سال ۶۴۱ یعنی هفت سال بعد از وقعة قس الناطف جنگ قادریه (جنوغری نجف حالیه) در گرفت، ایرانیها به روز مقاومت کردند، رستم نیز جلادتها بحرج داد ولی عاقبت ابن سردار غبور مقتول شد و لشکریان پیسر ترده اش منهزم اساحیل شرقی فرات پس نشستند. خائنبن داخلی، سپاهیان پیحس موقع محکم را رهها کردند، پادشاه تبر روز با خانواده سلطنتی اضطرارا به حلوان بناء برد، در همین موقع چهار هزار نفر از سربازان دیلم پس از مشاوره باهم قبول اسلام ترده عرب ملحق شدند، و در مباربه جلو لا با مسلمین رضد هموطنان خود شرارت گردند.

بزد گرد برای حفظ سلطنت، ملت و مذهب خود بجمع قشون و جلو پری عرب پرداخت ولی پس از شکست یافتن در جلو لا بطور

قطعی در نهادن مغلوب شد و ناامید از ایران بترکستان فرار کرد . فتح نهادن بافتح الفتوح ( سال ۶۴۲ م ) دولت چهار ساله ساسانی را بارزه درآورد و ولایات عراق عجم و مدی را بتصرف عرب داد ، عساکر اسلامی پس از آن فتح بی در بی آذربایجان ، ری ، قزوین ، خوزستان و فارس را بتصرف خود درآوردند و احتمالی قیس آخرین قسمت شرقی ایران یعنی خراسان را در سال ۲۲ هجری تسخیر کرد و رایت اسلام را بر فراز دروازه های هرات و مردو و بلخ بر افراشت . پزد تردد پیچاده ، در ترکستان ، برای استعداد از این و آن و جمع سیاه سرگردان میکردید ، داهی از خاقان ترک و زمانی از امپراطور چین کمک میطلبید اگرچه قدری باین کمها امید وار شده بود ولی در سال ۶۵۰ م از سرگردانی و خواری خلاص شده بdest بیک ایرانی یا تو رانی خانن شد ! سلسله ساسانی در سال ۲۲۶ م تأسیس شده بود پس از ۳۱۵ سال شاهنشاهی در ایران بعرک پزدگرد سوم از میان رفت و دولت دوم عجم یا دولت اکسره بدست عرب منقرض گردید .

### عباس آشتیانی

— زن و مرد —

شبت بازن ارزانکه نرمی بود .

بروز اندیش باتو گرمی بود .

نگویم بگفتن زبانش به بند :

به بوسیدن اب دهانش به بند !

از مظومه بحر تقارب ( ابن حمام )

# صفحه از تاریخ

## سیاست آلمان

-- ۲ --

موقتیت های نظامی مارا درجر که دول معظمه اروپا قرار داده  
دوم وبقاء ازرا تثبیت نموده بود و ممالک دیگر پیرامون خیال خارج  
گردن ما از « کنسرت » اروپائی و مشارکت در مسائل سیاسی اروپائی  
که بواسطه سه جنگ فتحانه با نائل شده بودیم ، نمیکشدند . با وجود  
اینکه این مقام بر خلاف میل و بر سبیل اجبار بما و اکذار شده بود ،  
با وجود اینکه رای و مداخله ما در سیاست اروپائی با کرایه پذیرفته میشد ،  
و هندا بطور جدی کسی در صدد جلوگیری از ما بر نمایم و اگر بعد از  
قاسیس امپراطوری آلمان توسعه نفوذ ما متوقف نمیشد ، شاید قدرت آلمان  
از طرف تمام دنیا — باستثناء فرانسه — مقدارجا مو رد حسن تلقی و قرع  
میگردید . ولی وحدت سیاسی آلمان مخفتم تاریخ ما نبود : بر عکس  
وحدت سیاسی مطلع آئیه جدیدی شده پس از جای کرفتن در صفت اول  
دولت معظمه ، امپراطوری آلمان دارای سهم همی در زندگانی اروپائی کردیده  
و در مسیر اروپای کهن سال ، که خود مدتی بود حیات سیاسی مخصوصی  
نداشته یک شعبه از زندگانی عمومی دنیا بود ، سیر نمود .

## آلمان - دولت دنیا

سیاست عمومی زیادتر از زیادتر مبدل بسیاست دنیا نی میشد .  
راه های این سیاست دنیائی ، از زمانیکه آلمان مقام مهمی را در پهلوی دولت  
معظمه دیگر اشغال نمود و حقوق مساوی با انها پیدا کرد ، برای دولت  
عربور نیز باز شد . فقط چیزی که جالب توجه و قابل مطالعه بود ،

این بود که ایا ما در طریق تازه باید جلو برویم و یا برای حفظ اینچه که اخیراً تحقیق شده است، خود داری بنمائیم و از مداخله جدی در سیاست دنیاًئی اجتناب بنماییم. ولی ملت آلمان در شخص امیراً طور ویلهلم ثانی پیش قدم و راه بری را پیدا کرد که با نظر روشن بین و عزم راسخ جلو روی را ترجیح داده قدم های خود را در راه تازه معطوف داشت. با شخص امپراتور است که ما جاده سیاست دنیاًئی را کویدیم و نه مثل دعوا طلب و شر خر - بتدریج پیش رفتیم. ما - با نهایت بی صبری جاه طلبانه که داشتیم - سیر خودمان را در پیمودن راه تازه سیاست، بر خلاف میل و اشتیاق خودمان، مطابق با منافع و حقوقی که باید ایجاد و حفظ مینمودیم، کردیم. ما هردو یارا جفت نکرده بیک مرتبه میان سیاست عالم نجستیم. ما مقدارجا و باقدمهای یواش داخل میدان شدیم. سیاست کهنه بروسی و آلمانی خودمان را ترک نکرده سیاست مداری عالم را در آغاز نکرفتیم، بلکه حتی امروز هم سیاست ما مثل کذشته در روی پایهای محکم در اروپا کذار ده شده است.

«کوشش سیاست زمان ما این است که مقام اروپائی المان را که اساس وضعیت دنیاًئی المان است. محفوظ داشته در از دیاد منافع بحری ساعی باشیم و در سیاست عالم خط مشی را تعقیب نماییم که میتوانی بر مطالعه و عقل باشد بطوریکه امیت اهالی آلمان دچار قزلزل نشده آنیه ملت در خطر نباشد» - این بود عباراتی که در ۱۹۰۶ نوامبر ۱۹۰۶، در خاتمه تشرییح وضعیت بین المللی، بتوصیه وظیفه و تکلیف سیاست المان را در حل و آنیه، بقدرتی که قوای پسری امکان پیش یافته را دارد، خلاصه نمودم: سیاست دنیاًئی در روی پایه محکم سیاست اروپائی و داشتن مقام دولت معظمه در اروپا.

در مراحل اول بعضی صدایها برای انتقاد خط مشی تازه سیاست المان بمندیدند و پلیتیک تازه ما انحراف از خط سیاست مطیق اروپائی بیسوارک شمرده شده دور از احتیاط محسوب میدگردید ولی مذکورین فراموش نمیگردند که راه های تازه را خود بیسوارک بما نشان داده بود

جه راه های که نه سیاست را خود او تا آخر طی کرده بود . اگر بخواهیم حقیقت کوئی نهادیم ، باید بکوئیم که عملیات بیسمارک است که برای مادرهای سیاست دنیائی را باز کرده است .

اقط بعراز و حدت و تثبیت سیاسی مملکت آلمان ممکن بود که قاسیمات اقتصادی آلمانها در دنیا مفتش شده پوشافت حاصل نماید . وقتی که امپراطوری آلمان مقام خود را در اروپا قائم شده دید ، فقط اتفاق توانت در ضد مدافعت حقوق و مذاقی که در تمام دنیا فکر موسس آلمانها ، فعالیت صنعتی آلمانها ، تھور و جلادت تجارتی آنها ایجاد نموده بود ، برآید . مسلم است که بیسمارک قبل از تمام جزئیات جریان توسعه عملیات و مقتضیات ازمنه تازه را پیش بینی نکرده و نمیتوانست پیش بینی نماید . در تمام افایس دکری که پرنس بیسمارک برای ما باقی کذارده است ، یک اشاره و عقیده راجع اوسايل کوشش و خط مشی آلمان در سیاست دنیائی آلمان دیده نمیشود در صورتیکه بر عکس احتیاجات و احتمالات زندگانی داخلی و ملی آلمان پیش بینی شده و دستور العمل های ان نیز داده شده است . اگر ما بخواهیم در تصمیمات سیاست عملی و عملیات نابغه آلمان تصدیق و قایید اقدامات حالیه خودمان را که مقتضیات سیاست دنیا نیمارا و دارناتخاذ ان مینماید بیایم ، سعی ما بی تیجه خواهد بود .

ولی چیزی که مسلما میتوان گفت این است که زمینه سیاست جدید آلمان بتوسط بیسمارک حاضر شده است . ما نباید هیچ وقت فراموش بکنیم که بدون عملیات فوق شری این مرد سیاسی ، یا یک قدرت نهائی فوق التصور بنایی را که در ظرف چند قرن منعدم و از هم ریخته شده بوده در چند سال دوباره تعمیر و جمع آوری نمود ، مانعیتوایم قادر بشویم که با ادوار تازه سیاست خودمان رو برو بشویم .

اگرچه هر دوره تازه تکامل قاریخی بواسطه دوره دوره قبل خود تهیه و الزام میشود ، اگرچه قدرت فعاله و بقاء هر دوره موجودی جسته بدوره گذشته است ، همذرا برای اینکه هر دوره در مسیر ترقی و

پیش، روی خود سیر نماید، لازم است که جاده‌های کو بیده را ترک کرده برای خود طرق سیر جدیدی کشف و ایجاد نماید. اگر در خط مشی سیاست دنیاگی خودمان ما از خط مشی سیاست اروپائی، شانسلر اول انحراف میورزیم، بازهم مسلم است که عملیات سیاست دنیاگی قرن بیستم مانعیجه منطقی سیاست اروپائی پرنس بیسمارک است که بحسن حالفه منجر گردید.

من در ضمن نطق ۱۶ نوامبر ۱۹۰۶ خودم نظر هارا باین نکته معطوف نمودم که احلاف بیسمارک نباید مقلد بیسمارک باشند، بلکه باید امتداد دهنده کان سیاست او کرذند. من در نطق مژبور خودم بیان گردم: «اگر سیر تکامل و پیش آمد، تجاوز از مقصود بیسمارک را ارام نماید، ما وظیفه دار در عمل کردن باشیم».

محاج بذکر نیست که سیر تکامل مدتی است که سیاست آلمان زا از حدود تلک اروپای کهن سال خارج نموده داخل محیط وسیع تری نموده است. شکی نیست که فقط جاه طلبی ما را تحریک بتفاوت بعضی دول بزرگ - که مدت‌ها بود میدان دار سیاست دنیاگی بودند - ننمود، بلکه قوای ملت جوان شده که بواسطه تجدید حیات سیاسی دانما در تراوید بود، نمیتوانست در درود سابق مملکت محصور بشود، بنا برین سدها و حدود محصوریت خودرا در خم شکست. سیاست مجبور به قدمی با منافع تازه و احتیاجات قازه ملت بود. بهمان مذا سبکی که حیات ملی محدود ما مبدل بحیات بین‌المللی و دنیاگی میگردید، بهمان تفاصل سیاست امپراتوری آلمان نیز مبدل بسیاست دنیاگی میشد.

در ۱۸۷۱ امپراتوری تازه آلمان دارای ۴۱۰۵۸۷۹۲ نفر جمعیت بود. این عدد در تحت حمایت حکومت مقتدر ملی خود بواسطه قرقی تجارت، که بواسطه تاسیس اپرا طوری تازه و قوانین قازه مشترک برای تمام خاک آلمان حاصل شده بود، در مملکت خودشان بهتر از جای دیگر وسائل معیشت و کار برای خود بیدا مینمودند ولی در سنه ۱۹۰۰ عده سکنه آلمان بالغ بر ۵۶۳۶۷۱۷۸ نفر بوده فعلاً عده

ملت آلمان از شخصت و پنجم ملیون (یکصدوسی کرور) تجاوز نمینماید . این عده ممکن نبود بتواند کماقی سابق در همان حدود زندگانی نماید . از دیاد عده تولید مساحت ۲۴۰۰۰ هکتار اقتصادی و با نتیجه مسائل سیاسی مینمود که باید حل میشد . یک مسئله مسلم بود که باید اقداماتی به عمل آید تا اضافات قوه فوجی آلمان که خود مملکت قادر بر نکاهداری آنها نبود بواسطه مهاجرت خود اسباب استفاده ممالک اجنبی نکردند .

در سنه ۱۸۸۵ عده مهاجرین آلمانی ۱۷۱۰۰۰ نفر ، در سنه ۱۸۹۳ ۱۱۶,۳۲۹ نفر ، در سنه ۱۸۹۸ عده مهاجرین به ۲۲۹۲۱ نفر نزد نموده و از آن پس این عدد را عدد متوسط مهاجرت سالیانه آلمانیها میتوان محاسبه نمود .

مدین قرتیب در ۱۸۸۵ با وجود اینکه عده سکنه آلمان بیست ملیون کمتر از عده حالیه (۶۵ ملیون) بود ، مفابع داخلی مملکت برای تامن مسائل حیاتی انها کافی نبوده یک عده مجبور به مهاجرت بیشده است . بمرور ایام تجارت خارجی ما از شش ملیارد مارک به نوزده ملیارد و کثیری بالغ شده است .

کسی منکر قابل مقایسه وسائل معیشت ملی و ترقی تجارت عمومی نیست . قسمت اعظم اثر ترقی تجارت در تهیه وسائل معیشت ملی بواسطه ذیادی واردات ارزاق نبوده بلکه بواسطه پیدا شدن کار و احتیاج کار گر است که توسعه صنایع الزام نمینماید . فقط بوسیله توسعه صنایع بود که اولین مرحله اشکال زیاد شدن جمهوریت آلمان رفع میشد . از دیاد و توسعه ذاتی بزرگ صنعتی که امروز دارای ملیونها کارگر و مستخدم نیمه آنقدر ، فقط در صورتی امکان داشت که صنعت آلمان بازارهای تجاری دنیا را بتصرف خود در آورد .

اگر آلمان به محصولات طبیعی اروپا اکتفا کرده فروش محصولات کارخانجات خود را بیازارهای اروپائی محدود نمینمود ، کارخانهای حیرت آور امروزه آلمان وجود خارجی نمیداشت و ملیونها نفرات آلمانی که

امروز وسائل معاش خود را از این راه تامین مینمایند ای نان وی مزدمی مانند . مطابق احصایه های اخیر واردات محصولات خام صنایع آلمان ۵۳۹۳ میلیون مارک و صادرات کارخانجات آلمان ۱۴۱۰ میلیون مارک بوده است بغير از صادرات محصولات خام از آلمان - مخصوصاً مواد معدنی - که بالغ بر ۲۳۰۵ میلیون مارک است ، ۳۰۷۷ میلیون مارک مواد تغذیه در مال وارد ۱۰۹۶ میلیون مارک صادر گردیده است . در بادی نظر اعداد مزبوره خشک وی روح میباشد ولی اگر خاطر بیاوریم که حیات و میشت و مزد کار میلیونها هموطنان ما بواسطه همین اعداد تامین میشود ، آنوات اصلاح بیان اعداد مزبوره را درک خواهیم نمود . بادله تودهای نزرک مال التجاره که در فوق اشاره کردیم موضوع تجارتی دنیائی ماست . برای حمل یک قسمت کوچک از آن از طرق خشکی و رودخانها اسقاط میشود ولی اسقاط اعظم محتاج بجهور از دریا وبالنتیجه محتاج کشتی های کشتی داران آلمانی است - صفت گران ، تجار و کشتی سازان ما حیات اقتصادی قدیم آلمانرا مطابق نظریات و اصول عالمی جدید اصلاح نموده توسعه دادند و باست آلمانرا مجبور به تجاوز از حدودی که پرنس بیسمارک مبنی کرده بود بخودند .

با داشتن نوزده میلیارد مارک تجارت خارجی آلمان امروز بعد از بریتانیای کبیر ( ۲۵ میلیارد تجارت خارجی ) دارای مقام اول بوده بر امریکا که ۱۵ میلیارد تجارت دارد سبقت جسته است . آلمان دولت دوم تجارتی تمام دنیاست .

در سنه ۱۹۱۰ میلادی ۱۱۸۰۰ فرورد کشتی آلمانی و ۱۱۶۹۸ فرورد کشتی خارجی وارد بنادر آلمان شده در مقابل ۱۱۹۶۲ کشتی آلمانی و ۱۱۶۷۸ فرورد جهازات خارجی خارج شده اند ، کشتی ساز های آلمانی بطور متوسط سالی هفتاد فرورد جهاز بخاری و چهل فرورد کشتی بادی میسازند . ما آلمانها بواسطه توسعه سربع اقتصادی خودمان در صفو اول ملی که کشتیهای آنها برای تجارت بحری امواج تمام دریا ها را میشکانند جای گرفته ایم .

## ازوم جهازات جنگی

از نقطه نظر حیات ملی آلمان دریا دارای اهمیتی شد که ذا بحال قاریغم ما نظیر آنرا نشان نمیداد. دریا برای ما در حکم ضروریات حیاتی است و غفلت از این مسئله ملت جوان و ملکت آبادان مارا مبدل به جمیعت فرموده و در این حفاظت خواهد نمود. بنا بر این مادام که در مقابله جهازات جنگی قوی دول دیگر حمایت ملی بحری شامل دریا اور دری و تجارت ما نمیشد، خطر مذکور همیشه مارا تهدید مینمود. از زمانیکه حمایت قوای بری، که سابقاً برای قامین ما در خشکی کافی بود، نمیتوانست همایت صنعتی و تجارتی مملکت را در مقابله تجاوزات و حملات خارجی تضمین نماید، قهرای باید در قوای مسلح مملکت تجدید نظر شده تغییرات لازمه داده میشد، برای اینکه ما بقوایم از عمر زحمات ملی خودمان بپروردار بشویم، باید در پهلوی قوای بری ما جهازات جنگی قرار می گرفند.

در بهار ۱۸۶۴ سفیر کبیر انگلیس مققم برلن آوجه صدر اعظم آنژمان - پرس بیسمارک - را به بجهانی که در انگلستان بواسطه حمله پروس بد انمارک ایجاد شده بود جلب کرده ضمناً اشاره باین نکته نمود که اگر پروس در اقدامات خود متوقف نشود، ممکن است دولت انگلیس خود را مجبور به عملیات نظامی بر ضد پروس بپنداشد.

بیسمارک در جواب کفته بود: «بسمار خوب ا شما خیال میکنید جما چه خواهید کرد؟ منتها چند کلاوه توپ به بند در اشتاقاب مونده و یا پیلا او خواهید انداخت.»

در آنژمان حق با بیسمارک بود: انگلستان - ملک دریاها - در آنژمان بما دست رسنی اداشت زیرا که در دریا نمیتوانست بما حمله نماید. ما در آنژمان له جهازات تجارتی قابل اعتقادی داشتیم که اعدام آنها بطور محظوظ بما صدمه نزند و به تجارت بحری لایقی داشتیم که ناطبل آن باعث خسارت ما گردد، ولی امروز وضعیت بـکلی تغییر

گرده است، ما دیگر در دریا « روئین تن » نوستیم. چندین میلیارد گروت و مایه نیک بختی ویا بد بختی چندین میلیون از هموطنان خودمان را بدریا سپرده ایم. اگر ما در وقوع خود یوش بینی نمیکردیم و وسایل حمایت و حفاظت این گروت هنگفت و سرمهایه ملی را فراهم نمینمودیم، بیم آن میراث که یک روزی بدون آنکه ما بقوایم در صدد جلو گیری برآئیم شاهد ضبط آن باشیم. در اینصورت ما نه تنها از نظر سیاسی و اقتصادی بزرگانی محصور و کم ارزش ممالک بری قتلزل مینمودیم، بلکه متأسفانه قادر نمیشدیم که ارتزاق یک قسمت عمدی از جمیعت زیاد حملکت خودمان را تامین ننماییم. بالتفقیج، بحران اقتصادی که پھر امنجر بمحاصب ملی هیگر دید، یوش میامد.

### ساختن جهازات جنگی

ساختن جهازات جنگی مخصوصاً از سنه ۱۸۹۱ برای آلمان یکی از نسائل حیاتی شده بود امپراتور ویلهلم دوم این نکته را ملتبت شد: برای نیل بان تمام نفوذ مقام سلطنت و نفوذ شخصی خود را اعمال نموده این است خدمت و افتخار بزرگ امپراتور آلمان در مقابله تاریخ. مخصوصاً این خدمت امپراتور از این نقطه نظر شایان تقدیر است که رئیس<sup>۱</sup> قوه مجریه مملکت لزوم ایجاد قواع بحری آلمان را در وقتی تصمیم نمود<sup>۲</sup> که ملت آلمان باداشتن حق تعیین مقدرات خود. ایجاد زره بحری آلمان را تقریباً خارج از قوه بشری میدانست. در وقایع کشته های جنگی ما ساخته میشدند باید وضعیت ما در اروپا محفوظ میماند، باید بهانه هیچ نوع مصادمه با انگلیس که ما هنوز قدرت مقابله در دریا را نداشتیم، داده نمیشد، باید افتخار و حیثیت ملی محفوظ میماند.

مخالفت پارلمان با پروگرام ایجاد قواع بحری فقط در موقعی ممکن بود مرتفع بشود که هیئت مقننه در وقت فشار اوکار عالم واقع گردد.

اوکار عالم که در تمام آلمان در ظرف ده سال اول پس از کاره

جوئی بیسمارک در حالت تزلزل و افسردگی بود ، فقط در صورتی ممکن بود دوباره بیدار و گرم گردد که علیل لزوم پروگرام بحری وایجاد قوای بحری از نقطه نظر مذاقع ملی تایید و توضیح شود .

ازدوهی که پس از کدورت وقطع روابط مابین کسی که تاج امپراطوری آلمان را برسر داشت با کسی که مطابق اوسانهای آلمانی این تاج را از قصر «کیف هوزر» (۱) بیرون آورد ، در قلوب آلمانیها جای گیر شده بود ، فقط یک شرط ممکن بود مرتفع گردد : نشان دادن مقصد عمومی و وحدت عملیات امپراطور و مردم برای رسیدن بان . ملت آلمان بالاستحقاق میخواست حق حیات خود را تامین نماید و در مقابل مساعی خود از نور و گرمای آفتاب دنیا بهره مند گردد .

معلوم است که در ضمن کار احساسات وطن پرستانه نباید بطوری شدید ابرار میشد که روابط مارا با انگلستان قیره و کدر مینمود زیرا که در آن زمان و تا چندین سال دیگر قوای تدابعی ما در دریا در مقابل انگلستان کافی نبود و بقول یکی از متخصلین در سنه ۱۸۹۷ او ه مقاومنت بحری ما در مقابل بریتانیای کبیر مثل قوه مقاومت کرده و روشن در مقابل آفتاب بود .

ایجاد قوای بحری کافی اولین و نزد کثیرین وظيفة بود که صیانت بعد از بیسمارک ۱۸۶۰-ده دار گردید و وقتی که در ۲۸ زون ۱۸۹۷ در بندر کیل در روی کشتی امپراطوری «هون زولرن» من از طرف اعلیحضرت امپراطور وزارت امور خارجه منصوب شدم ، خودم را در مقابل وظیفه مذکور مشاهده نمودم و در ظرف دوازده سال یعنی تا ۲۱ زون ۱۹۰۹ که در همان بندر و در همان محل استھاء خودم را تقدیم داشتم - خود را مکلف باجراء آن میدانستم .

در ۲۸ مارس ۱۸۹۷ ریختناک پس از شور سوم پیشنهاد کمیسیون بودجه را تصویب نمود . در این راپرت کمیسیون بودجه یک قسمت اعظم

(۱) Kyffhäuser قصری است که مطابق افسانهای آلمان امپراطور مرهم آلمان بارب روس از چندین قرن دان خوایده و فقط در موقع تجدید امپراطوری آلمان بیدار خواهد شد .

از اعتباری که دولت برای ساختن جهازات جنگی درخواست کرده و رد شده بود . پس از انفصال امیرال هولمان از وزارت بحریه و تعیین امیرال تیرپلیتس - شخص متخصص درجه اول - بهای او ، دولت لایحه قانون تازه بحری را در ۲۷ نوامبر طبع و منتشر نمود . مطابق این لایحه دولت ساختن هفت فروند زره بوسن بزرگ ، دو فروند زره بوسن متوسط و هفت فروند زره بوسن کوچک را لازم میدانست که باید تا آخر سال ۹۰۴! ساخته میشد ، هملاوه مطابق لایحه مزبوره مدت خدمت صفائین جنگی را کم نموده و تشکیلات ثابت بحریه را معین نموده بودند . در این لایحه گفته میشد : « از افظعه نظر مراعات حقوق پریختاک عدم محدود قوای بحری را در نظر نداشته بلکه تصمیم کرده است ، در مدت معینی قوای بحریه ایجاد نماید که برای حفظ مذاقع بحری امپراتوری آلمان عملاً و اعمای کافی باشد »

این لایحه قانونی سیاست بحری ما را در خط سیر تازه سیر می داد ، تا آزمان کاهی ساختن بعضی جهازات تازه درخواست میشد و بیک قسمت از درخواست دولت رد و قسمت دیگر تصویب میگردید ولی چیزی که برخلاف قشون بری در بحریه ما مفقود بود عده ثابت نفرات تشکیلات بحری بود و لقط پس از آنکه مدت خدمت کشته های جنگی از یک طرف عده ثابت تشکیلات نظامی آن از طرف دیگر معین شد ، قوه بحری ما عنصر مهم قوای ملی شد .

ساختن جهازات جنگی - مثل کایه تاسیمات بزرگ - باید باعطف نظر با جنبه و ملاحظات خارجی صورت میگرفت زیرا که احتمال میروفت از دیاد قدرت ملی ما عدم رضایت وسوء ظن انگلستان را جلب نماید .

**سردار معظم خراسانی**

---

# انقلاب ادبی

-- ۴ --

## جدال مقدمین و متاخرین

تمام نویسندهای قرن ششم و بعضی از نویسندهای قرن هفتم فرانسه مقلدین مطبوع و پیروان چشم بسته شعرای یونان و رم بودند علاوه بر آنکه چندین قسم شعر و تراژدی و کمدی و قوانین سه کانه تیاتر را از آنها اخذ کرده بودند غالباً نوشتهای آنان تقلید صرف قدما بود مؤسس این قسم چیز نکاری انجمن پلیاد و متا بعین آن بوده است در اواسط قرن هفدهم عده از نویسندهای این برتری قدما را که مانند قانونی برای شعر اشده بود اعتراض کردند جدالی که میانه طرفداران شعرای معاصر و طرفداران شعرای یونان و رم اتفاق افتاد بجدال مقدمین و متاخرین معروف است و تمام این جدال به مدت چهل و پنج سال طول کشید بسیار دوره هم تقسیم میگردد:

اول جدال عجایب فوق الطبيعه

دوم جدال مقدمین و متاخرین بطور خاص

سوم جدال همر Homere

این نیز رفته شود که در تمام این جدال همان شعرانی که مردم آنها را مقابل و همدوش مقدمین میخوانندند و بوجود آنان بر یونان و رم تفاخر مینمودند مانند بوالو Boulvan و لا فوتون و غیره خود از طرفداران قدما بوده و در فرونت هواخواهان مقدمین جای داشته و از آنان دفاع مینمودند.

علموم در آن زمان نسبة ترقی کرده و دکارت فیاسوف و نویسنده بزرگ فرانسه آن تقلید چشم Descartos

بسته از فلاسفه یونان را مخالف عقل آزاد نمودا نست اولین کوس مخالفت را زده و فهمانید که ممکن است برخلاف قدمای رفت و فلسفه معاصر او پاسکال نیز در این جمله خود رفته بود که «قدمای قابل یاری نیستند و عهد قدیم ایام جواهی و طفویل عالم بوده است انجه را که ما قدیم میخوانیم و سرمشق خود قرار داده ایم در حقیقت جوان ناقابلی است زیرا که ما تجربیات چندین قرن را بر اطلاعات آنها افزوده ایم و در واقع این ما هستیم که سزاوار احترام و تقلیدی هستیم که در چندین قرن یونانیها ولاتها از آن بهره ور بوده‌اند .» از حسن اتفاق قرن هیفدهم بهترین قرنی بوده است برای این مقایسه و تطبیق : اول برای آنکه نویسندگان معروف و بزرگ مانند ( آرنسن ، رولیر ، بوالو ، بوسیو Bossue ) در این قرن ظهر نمودند دوم برای آنکه هیچ کس اطلاع درستی از حان قدمای نداشته و آنها را فقط از روی بعضی ترجمه‌های ناقص یا تحصیلات سایحی میشناختند و بعلاوه قرن‌های پیشماری که فصله این دو دسته مبارز شده بود بکلی طرز نکارش و سلیقه و تمدن را تغییر داده بود مثلاً تقدیم میکردند آنچرا یه لو انان ( همر ) یونانی مانند در باریان لوی چهاردهم ظریف و باوفا و متین نیستند .

با این دلایل آنکه ذکر شد هیچ جای تعجب نیست آنکه عده طرفدار شعرای قرن هیفدهم شده بلکه انان را بر نویسندگان یونان و رم ترجیح بدیند و با بی‌خبری که داشتند باز جای تعجب نیست اگر طرفداران قدمای نیز بتوت خود دلایلی سنت و بی‌اساس بر مطالب خود اقامه کرده باشند ،

### (۱) جدل عجائب فوق الطبيعه

در دوره اول این جدل موسوم بجدال عجائب فوق الطبيعه

د ماره Desmaret کتابی در ( مطابقه نویسنده کان یونان و رم و فرانسه ) نوشته و کایه قرن هیفدهم را بالآخر از قرون عتیقه معرفی نموده و در کتابی که بنام یعنی از سلاطین قدیم فرانسه نوشته: مداخلات فوق الطبیعت که در جنگهای پهلوانی ظهر میکردد همه را بهترین یونانیان از مذهب عیسیوی اخذ کرده و جای نمایش قوای هر دویل و غیره و مدا خلله خردیان میتواندی ، معجزات مسیح و بیروان اورا بیان نمود .

## (۲) جدل متقدمین و متأخرین بطور خاص

جدال اول بمنزله طلاجه سپاه واولین بارقه از اتنی جنگ بود . شارل په دو Perroult نایره جدل را دامن زده و خود را اولین مبارزاین میدان معرفی کرد ، در ۲۷ زانویه ۱۶۸۷ شعری در تحت عنوان ( قرن لوی بزرگ ) در اکادمی فرانسه قرائت نمود ، در این شعر مفصل په دو ، قرن لوی چهاردهم را بر قرون قدیمه ترجیح داده و فضایل علمی و ادبی آن را شرح داده و از شعرای بزرگ معاصر تمیز گردید .

بس از این حمله بزرگ تاریخی فرونهای جدل آغاز شد ، مسیو فونتل Fontenelle و جمعی از نسوان و چند جریبده بطرف په دو میل کرده و طرفدار او شدند ، و نویسنده کان بزرگ عصر که طرف تطبیق با قدمای بودند در کرد بولالو مجتمع شدند ، و جدل علمی شروع کردید . این است دلایلی که از طرف هواخواهان متأخرین بر فضیلت آنان اقامه گردید : فونتل نوشت : « طبیعت همیشه یک قسم خمیری در دست دارد که تغییر بند بر نیست ... و محققاً طبیعت ، همر و افلاطون و دمستان را از خمیره دیگر که بالآخر از آب و کل فلاسفه و ناطقین

ماباشد نساخته است » و باز مینویسد « همانطوری که با سکال قرون عتیقه را مرحله طفولیت عالم ، معرفی کرده من نیز میدویم که عالم بمرور ایام کاملتر و بهتر میگردد و ادبیات و صنایع نیز ترقی کرده و بسوی تکامل راه می بیماید ، اگر مدتنی هجوم قبائل وحشیه و اشغال عمالک متمنده بواسطه انها مانع از سیر تمدن بوده است دلبل این نیست که اکنون قرن لوی چهاردهم ا عمل و افضل ا قرون انها نباشد »

به رو میگفت همانقصی که علوم ترقی نموده ادبیات نیز ترقی کرده است امروز معماران ما به تراز قدیمند برای آنکه علم هندسه را تهمیله کرده ایم همانطور گ علم تشریع امروزه بماروزنهای و مجرای ها و حرکاتی را در بدن نشان میدهد که از نظر قدمای پنهان بوده است همان طور علم معرفت روح و اخلاق نیز تمايلات ، ذوقها و خواهشانی در قلب انسانی کشف نموده است که برای یونانیها و لاتینها مجهول بوده اند .

این نظریات و دلائل قابل توجه و تقبیح بودند ، اما طرفداران قدمای بجای هرگونه جوابی دشمنان خود را بجهل و سهو مقهوم کرده و فحش میدادند ،

به رو میگوید : ( ما همیشه حق میگوییم - آنها همیشه دشنام میدهند ) جوابها و بد اخلاقیهای طرفداران قدمای پنهانی حرارت مردم را در تقبیح و طرفداری ادبیات در قرن هفدهم میفهماند ، مثلاً داسید که طرفدار قدمای بود مخالفین خودشان را بوحشیه تشییه میدند Dacin که بقصد خرابی یونان و آیتالیا هجوم کرده باشند ، بوالو میگوید :

« به رو مردی است بی سلیقه » و در غالب نوشتگات خود باو تکلیف میگند که بکی از القاب ( بی شعور ) ( سبع ) ( احمق ) را برای خود انتخاب کنند در میانه طرفداران متقدمین فقط لا فوقن بملائمت رفقار کرده و درینکی از اشار خود قاعده تقلید اصلی را شرح داده و با کمال نزاکت

ت مجید معاصرین آه او وسا بر شعرای بزرگ را همدوش و همسر متقدمین  
میخوانند رد کرده میگوید (در کنار ابن اسامی زرگ اذیخارات ما  
خیلی بوجک است) بواو میگفت آه قدمت عهد یک نوبنده کافی  
نیست برای اینکه اورا بزرگ بشماریم و ما نیز اکر طرفدار بونانیها و  
لاتها هستیم آه برای قدمت زمان آنهاست بلکه برای این است که در  
همه وقت و در هر دوره نوشتیجات آنان طرف توجه و تمجید ادبی و  
فلسفه بوده و سرمشق عقول سلبیه کردیده است، باهمه این خشوتها  
باز اول آسی آه بصاع تراوید و کاغذی مفصل در رفع و ترک جدال  
به په رو Perrouet نوشت، بواو بود، در آن کاغذ به رو را بقبول  
این مسئله دعوت ترده بود آه متأخرین پیشتر معلومات و محسنات خود  
را از قدمما اخذ کرده اند و خود نیز اقرار ترده بود که قرن اولی  
چهاردهم بسی عالی تر و بزرگتر از قرن آتوست اپراتور رم است و  
این برتری نه تنها در علوم و صنایع است بلکه کامی نیز در ادبیات پیدا  
می شود .

## جدال همر Homère

جدال قلمی مدتی در فرانسه تحقیف یافت و بس از اینکه چندی  
در انگلستان وجود خود را ادامه داد باز نام جدال همر در فرانسه  
تجدید کردید، مدام داسپه کتاب شاهکار همر موسوم به ایلیاد Iliade  
را بطرزی ساده و تحت الفاظی ترجمه نموده و مقدمة در تمجید و تقریظ  
همر بر آن احراق کرده و انتشار داد، و چون ترجمه خیلی مطاق با  
اصل بود پیشتر سادگی شاعر را نمایان میگرد ادبی آن زمان که  
طالب مطالبی ساده و طبیعی بودند آن کتاب را بسند نگردند لامت  
La Motte از روی ترجمه فوق الذکر کتاب ایلیاد را بنظم در آورده

و در آن از روی ذوق و سلیقه اهل زمان تغییرات کلی داده و بشده ای او شتیجات آن عصر درآورد.

صفوف جدال مرتب و مهیا گردید اما این بار قدمای طرفدار زیادی نداشتند، جوانان و سالونهای ادبی خی آکادمی نیز طرفدار لامت شدند و نه تنها نوشته‌جات هم را تقدیم گردند بلکه نفتادو در وجود هم ایز نمودند آبه ترانسون و آبه دای نیاک Aubignac هریک بنوبت خود در کتبی که انتشار دادند مدل نمودند که اصلاً هم یونانی وجود نداشته است.

ای نیاک می‌گوید: ( یائید قدری فَرَّ كَبِيم . . . أَكَرْ شِيَخْصِي در میانه مردم بطور کمنام زندگی گرده بی پدر و مادر بی مولد و مسقط الراس نشو و نما نموده سالهای بیشمار عمر گرده و چیز نوشته و آنسی را در آن زمان از نوشته‌جات او اطلاعی نبوده باشد. ما از این قسم زندگی و این قسم شعر گوئی جز این نتیجه نمی‌توانیم گرفت که اشعار آنمرد بطور فوق العاده ظاهر تردیده است . )

مادام داسیه طرفدار قدمای دفاعهای از هم گرده که لا بق ذَر لبستند بالاخره فلوز Fénilon در مکتبی که با اکادمی نوشته سعی کرد آن دو طرف را آشتبای بدهد، در این مکتب، نوشته ( من اقرار می‌نم که خیلی از اویسند کان قدیم هستند که می‌شود از آنها چشم پوشیده و اعتنایی بانها تمود و باز با افتخار اعتراف می‌کنم که در این قرن شعرای بزرگی بوده اند که همه قسم قابل تحسین و تقلیدند . )

لیکن در هر سطحی از این مکتوب بخوبی اشکار است که قدمای را بر متأخرین ترجیح می‌دهد مثلاً می‌گوید مملکت یونان برای پروراندن هوشها و ذوقهای بزرگ از همه جا بهتر بوده است، و در جای دیگر می‌نویسد ( یونانیها آزاد تر از مردم این قرن بوده اند و البته بهتر مقاصد .

خود را آشکار می‌ساخته اند ) و درجای دیگر خود داری نمی‌کنند از اینکه سفَدل را از کرنی و ، ادی پید را از راسبن بالاتر بداند .  
در ۱۷۱۶ والن کور Valincourt بمبانه افتاده دو طرف را آشنا داد و از آن وقت جدال خاتمه یافت .

خلاصه از هر دو طرف در فضیلت منقدمین و متأخرین مبالغه فراوان کردند و از حدود اطلاعات خود و حقیقت امر تجاوز نمودند .  
بالاخره طرفداران متأخرین غلبه کردند ، تقلييد چشم بسته از قدمای یونان در قرن هیجدهم بی اندازه بی رونق وضعیف تردید تازگی و بزرگی خیالات شاعرانه پیشتر محل توجه گشت و سرمشق بیری از یونانی و لانن فراموش شد سبک کلاسیک چندی نیز وجود خود را ادامه داد ولی از این تاریخ بعد کسی از آن سبک پیروی نکرده و روح و قوت آن ادبیات فرانسه را بدروع گفت .

رشید کرمانشاهی - عضو دانشکده

---



---

### قطعه

به بیتی شود مرد با کینه رام

بجوشد به بیتی دگر خون زتن

بس‌دل که گشت ازده شعر نرم

بس‌سر که بیرید نظم سخن

مهقد همین



# آثار اساطیده

مقدمه

زمانه پندی آزاد وار داد مرا ،  
زمانه را چونکو بنگری همه پند است -  
بروزنیک کسان - گفت - غم مخور زنها  
بس اکسما که بروز تو آرزو مند است !



زه ، دانارا گویند که داند گفت ،  
هیچ نادان را دانشده نکوید : زه ،  
سخن شیرین از زفت (۱) نیاید بر ،  
بزبه بج بج (۲) بر هر کنزنشود فربه !

( روکی )



عذر بی منفعت نهادن ، چیست ؟  
پیش دانش برایستادن ، چیست ؟

(۱) مرد بزه و خشن

(۲) اوایل که بزرگ بدان خوانند

مرلث را زاده ایم و مردنی ایم :  
 خویشن را غرور دادن ، چیست ؟  
 پس چو در جمهه می بیاید مرد ؛  
 همه را ای شگفت ! زادن چیست ؟  
 در رنجی که منفعت نکند ؛  
 پیر تن خویشن گشادن ، چیست ؟  
 روزی خویشن خورد هر کس ؛  
 خلق را در هم او فتادن ، چیست ؟  
 دیگران چون پس از تو بردارند ؛  
 این بکف کردن و نهادن ، چیست ؟



غرسد دست من بچرخ بلند ، و رنه بگشادمیش بند از بند ،  
 تقسمتی کرد سخت نا هوار ، بیش و کم در میان خاق افکند ،  
 این نیابد همی برنج پلاس ، و آن نپوشد همی زناز پرند ،  
 آنکه بسیار یافت ناخوشنود ، وانکه اندک ربود ناخور سند ،  
 خیز مسعود سعد رنجه مباش ، هر چهیز داندهد ، برو به پسند ،  
 گرجفا یعنی از فلک مگری ، و روفا یعنی از زمانه مخند ،  
 کاین زمانه نشد کسیر ادوست ، دهر کس را نگشت خویشاوند !  
 مسعود سعد سدهان

\* \*

مقوی سلطین

اهل گیتی سه فرقه بیش نیند  
چون طعامند و همچو دارو و درد  
فرقه چون طعام در خوردند که از آنان گزیر نتوان گرد  
باز جمعی چو داروی کارند که بدان گه گهست حاجت مرد  
جمع دیگر چودرد باضررند قا توانی بگرد درد مگرد  
ابن یهین خراسانی

\* \*

خار بدرودن بمزکان ، خاره بشکستن بمشت !

سنک بر کندن بندان ، کوه بیریدن بچنک !

اذسر پستان شیر شرزه دوشیدن حلیب !

وزبن دندان مار گرزه نوشیدن شرذک !

طعنه بر کردن بقهر از چنک شیر گرسنه !

صید بگرفتن بخشم از پنجه غضبان پلنک !

لوب بادنیال عرب ، بوشه بر دندان مار !

پنجه با چنکال ثعبان غوص در کام نهندک !

نقش ها بستان شگرف از کلاک مو بر تند آب !

رخنه ها کردن بدید از خارتر بر خاره سنک !

نره غولی روز بر کردن کشیدن خیر خیر !

پیره زالی را شب اندر بر گرفتن تنک تنک !

تشنه کام و پابرهنه در تموز و سنگلاخ :

ره بریدن بی عصا فرسنگها با پایی لذک !

از شراب و بنک روز جمعه در ماه صیام :

شیخ را بالای منبر ساختن مست و ملک !

یار را زافسون بیکوی (هاتف) آوردن بصاحب :

غیر را بایار بانیر نک افکندن بجذک :

صدره آسان تر بود بر من که در بزم لیام :

باده نوشم سرخ وزرد و جامه پوشم رنک رنک :

چرخ گرد هستی از ازمن بر آرد او برار :

دور بادا دور ، از دامان نامم گرد نذک !

(هاتف اصفهانی)

\* \*

### متاخرین

هر که در روز کار جوید نام : در نظر سیم و زرش خار آید :  
 وانکه در بند سیم و زر باشد : خوار در چشم روز کار آید :  
 صبوری - ملک الشعرا

معاصرین

دورو یه زین نیش مار خفتن : سه پشته روی شاخ مور، رفتن !  
 تن رو غن زده باز حمت وزور ؛ میان لانه زنبور ، رفتن !  
 میان لرز و تب ، با جسم مجروح ؛ زمستان زیر آب شور ، رفتن !  
 بکوه یستون بی رهنما ئی ؛ شباهه با دوچشم کور ، رفتن !  
 بر هنوز خم های سخت خوردن ؛ پیاده راه های دور ، رفتن !  
 بنزد من هزاران بار خوشت ؛ که یک گجو ، زیر بار زور ، رفتن !

ملک الشعرا بهارخواطر و آراء

بهترین مردم کسی است که تو اورا نیاز نموده باشی .  
 زن عشق خود را تا چهل سال میتواند مکتوم بدارد ، ولی بعض خود  
 را یک ساعت هم نمی تواند پنهان کند .  
 جاییل ترین چیزی که از آسمان میرسد توفیق است و جلیل ترین  
 چیزی که از زمین صمود مینماید اخلاص .  
 بدتر از مرک چیست ؟  
 آنچه پس از آمدن ش مرک میطلبید .  
 بدتر از حیات چیست ؟  
 آنچه پس از فقدان آن از حیات سیر میشود .  
 هیچ کس درستش در طعام کسی داخل نمیشود مگر ذلیل او شود .  
 بینا ترین کسی بعیوب خلق عیوب ترین خلق خواهد بود .  
 از کلمات قصار علوی ۴

# شیخ شار

## مناظرة کفش و گلاه

این سخن کفش بکفتا بکلاه  
 ریخته خاک مذلت بر سر  
 تو ز من از چه فزو ن داری جام  
 من و تو هستیم از یا که مادر  
 بر تو با لطف نمایند نکاه  
 خلق را نند مرا جمله ز در  
 تو بعزم قدمت بر سر شاه  
 من بذلت همه در خاکستر  
 بنمایند مرا روی سیاه  
 بیز دایند تو را گرد از سر  
 تو چنین فارغی از زحمت راه  
 من همه عمر گرفتار سفر  
 تو بعزم زچه بر تر ؟ آه  
 من بخدمت ز تو هستم بر تر  
 قصه غصه خود کن کوتاه  
 کلهش گفت که ای خو شمنظر  
 نه یکی مهره و نه مهر گیاه  
 ماد گی داد مرا این اختر  
 روز کارش بشود چون تو تباء  
 هر که آراست تن از زیور و زد  
 تا قدمها بنهی بر سر ماه  
 دور کن از تن خویش این زیور  
 ابراهیم الفت - عضود انشکده

# اقتراء

(این مضمون در دانشگاه طرح شد . دونفر نوشتهند)

## — قول و بیل —

در حاشیه یک خیابان درختان متعدد صفت کشیده بودند . درخت تود بزرگی که تنه ضخیم آن بر عمر دراژش بواعی میداد ، پهلوی درخت بیدی واقع شده بود ، و از همان اول سال آن درختها برگ در آوردند درخت یک بخش رقابت و همچشمی بازیق ساکت خود ورزید . درخت یک برگی سبز نوک تیز خودرا که به نظر شبیه تر بود کاه کاه پهلوی اوراق بین ضخیم تود آن بگفت دست یک کارگر سالخورده میمانست ، فرمود .

سر لذشت همچشمی یک باتود یک قضیه نادری نخواهد بود . بید رقابت میورزید و تود کار میکرد ، یک دراز میشد ، می آویخت ، تود بچه بزرگ میکرد ، میوه میداد ، قند و شربت میساخت .

دور دهم جوزا - آفتاب توم از ملای درختها تافه . واخال برگها و شاخه ها در فرش خیابان نقره پاشی مینمود ، باد آن همه شاخه های کوچک را حرکت میداد ، بلبل هنوز آواز میخواند و زنجره هنوز بخواندن شروع نکرده بود - این قبل از ظهر بود از همان وقتی که چند نفر بچه و بزرگ باعجله ، از آنسو خیابان بطرف آینها می شناقتند ، و هر کدام چوبستی های بلند خودشان را روی شاهه نماده بعضی هم قبل از وقت سنگ و پاره چوب ها را در دست سپك سفکن می نمودند - متفرق ولی یک اراده در زیر درخت ها متوقف

شدند - اول تصور می شد که بطرف درخت یید میروند ، ولی خیر باو کاری ندارند ، او آزاد است ، این حمله ، این انبوه اهانت و هجوم قاسیانه بطرف درخت تود است . چونکه او میوه دارد ، در روی شاخهای بر دبارش دانه های شیرین پرشده و شکر قرار باقته ، این باست که باید حمله شود ، چوبه بالند شد ، مهاجمین راست بروی پنجه های بالند شدند ، جستن ها و نواختن ها ، سنت اندازیها قاوتها شروع شد . شاخه های بارور دچار لرزه شدند . چکاچاک ضربت ها . فرو ریختن بر کها و میوه ها . یک قضیه خبلی معمولی ساده ، ولی برای درخت بس فجیع بود - درخت ما ، مثل یک تنفر مبارز شجاع که اسلحه هایش در وسط میدان جنگ بنوبه شکسته و در اطرافش فروریزد .

مشتیج ولی نابت قدم در برابر این مهاجمه مقاومت مینمود ! درخت یید ، رقب فراغتمند ، این قضیه تشخی بخش را درست

میدید ، ولی حتی یک سنت ریزه هم بطرف او پرتاب نمی شد . او چقدر خوشوقت بود که رفیقش سنت باران میشود ، دچار هجوم مردم میشود ! اینجا بادمیوزید ، درخت یید سرش را تکان میداد . زمزمهای مستهز نازه ، حرکات سرزنش کارانه درخت ییدرا در مقابل ابتلای هم قطارش مجسمه نخوت و درایت نشان میداد !

مدتی ، درخت تود ب مجرم میوه داری مورد هجوم بود . خبلی از شاخه هایش شکسته ، و عربان شده و ضربت سنت های بر کها های داشت را سوراخ و دندانه دار ساخته بودند ، درخت یید سرتاسر تابستان را آزاد بود .

طول نکشید ، فصل تود کذشت درخت تود خود آرائی کرد ، سجوانه های تازه و بسته رنگش اطراف قواره محتشمش را زینت دادند . پنک عقدة قوى و يك نخوت قوى - اولى در دل تود و دومى

در سر یید پنهان بود ، ولی طبیعت راستکو راضی نشد که این حفظت خیلی دیر مختنی بماند .

با هزار رسید ، درختها زرد شدند ، بادهای خشک و تزنده ، خفت نور افتاب را توازن میزدند ، ابرهای انبوه و منظم غالباً بین زمین و افتاب حابل میشدند ، تلهای باقیزی تازه می شدند ، لزنجره هامیر قند که او ازه خوانی را ترک کردند ، با غبان هم برای کرم شدن اطاقهای اعیان پریدن درختهای یمصرف شروع نموده بودند .

یکروز عصر که باد قندی بر آهای زرد و نیمه زرد درختها در روی سطح زمین می غلتانید ، و باقی مانده بر آهای خشک شده از سر شاخه ها پریده و چون فرفه در هوا می چرخیدند ، پیر مردی با ارده بخش پولادین و چشمها می تجسس در حاشیه این خیابان طلا نی فام پذیدار شده بطرف ما می آمد - هنوز باد غرور درین اغصان یید و بقایای عقده دیرینه در دل تود استوار بود - با غبان نزدیک شد اول بطرف تود رفت ، اورا سنجید ، قیمت و ارزش او ، لذت می سوئه شیرین او ، صرفه با غبان را نمی شکست - درخت می سوئه بخش عزیز بود . دم ارده پولادین لخواست اندام ذی قیمت و مفیدی را بفریاد آورد ، توجه بطرف دیگر معطوف شد - بطرف یک درخت یمقدار ، یمصرف ، غیر قابل استفاده در خور پریدن و سوختن - و آن رقیب مقرر - همان درخت یید بود که دروقت مهاجمه میوه خواران سرش را نکان میداد - او بود که در این مورد ارده پر حم جلو رفته و دندان برلنده خود را بساق او فرو برد ، باد تند تری وزید ، یید بی اختیار بخود میلار زید و تراشه های سفید از دو طرف ساق او با این متوازی خفیفی بهوا می پریدند و آخرین دندانه ارده آخرین فشار را در روی آخرین رک درخت بکار

برده سطح خیابان پرشاخه و عرض خیابان از نمای بک درخت یمصرف  
مسود گردید !



اَکر بک عنصر باه صرفی را دیدید که بجهجه مردم گرفتار  
شده است باو نجفیده ، بگذارید زهستان برسد ، ارزش واقعی درختها  
در ترو آخرین نظر باغان است !



هر کس میوه نخبته داشته باشد سنک خواهد خورد - مردم  
یمصرف دچار مهاجمات نمیشوند - فقط آنها در زیر اجاقها فراموشی  
وبی اعتنائی سوت خواسته آنها هم جای بک خاک با صرفی را  
خواهد گرفت !

م . بهار - عضو دانشکده

## — بیلاد و تول —

همانطوریکه دسته از مرغان کوچک ، چون سایه از هوا  
قرود میایند و در نقطه قرار میگیرند ، همانطور دسته از کو دکان  
کوچه ، زادهای ول گردی ، میوهای زودرس هیبت اجتماع ، نمونهای  
آزادی و حشیکری ، بطرف دو درخت ، دو درختی که در تمر خیابان  
دو پری بکدیگر ایستاده اند ، دویدند - غوغای خروش شادی !  
از تمام این خیجرهای توجک بک اهنت بر خاست : درخت  
دست راست ! تمام دستهای خاک آکود آنها بیک فرمان یک قسم سنک از  
زمین برداشتند ، و تمام پاهای کوچک بی کفش آنان یکبار تند گردیدند .  
اولین آنها که بدرخت دست راست رسید بر کشت .

دومین آنها که رسید روی خود را بر کردند، آنونی این درخت در دلای سر کش آنها القای احترامی مذهبی کرد، همه رسیدند همه رم کردند، همه در محل احترام، یا نفرت استادند و باز بیک آهنگ کفتند:

« اینه درخت بید است ! »

\*\*\*

درخت دست چپ از پشت سر آنها نمایان بود، قدی افراسته و سبما نی موقر و خوشبخت بخود ترقه تودهای درشت و زرد و نک خود را چون مادری ستایش میکرد.

اشکر یغما که کوبدکان بسوی او متوجه شدند و دویدند.

سنگبارانی ترحم انگیز و برک ریزانی رقت آور شروع شد بچهای خشونت ورز خود را برس و روی درخت تود نواختند (ای سبیت بچکی !)

درخت، تودهای رسیده اطفال ناز پروردۀ خود را برس کوبدکان فرو ریخت، رسیده ترین تودها افتاده و خورد شدند.

باز اطفال سنک زدند باز درخت لرزید و بجهای نیمرس خود را برای آنها برخاک افکند.

سومین و چهارمین مرتبه شاخهای درخت لرزیدند، تودهای نارس سبزرنک فرو ریختند و اطفال آنها از میان خک و سنک برداشته، بف کرده و خوردند، اخربن بار وقتی که جز برک و شاخهای کوچکی از درخت چیزی نیافتاد، غارتگران رفتند.

مادر تود؛ ماند غمناک و ستمدیده، مرغها و نسیم باو تسليت میکفتند و اورا بظهور میوه قازه نوید میدادند.

درخت بید این منظره را از دور میدید و بر خود میمالد، یکباره پدرخت تود گفت: دیدی اینها مرا احترام کردند و تراسنک زدند؟ درخت تود گفت:

اگر نشانه سنک حوالدم نه عجب که در حدیقه بیتی درخت بار ورم هفت ماه پس از این واقعه باد باقیز هردو درخت را بر هنئه کرده بود

آسمان بخودش چهره، غمنا کی ترقته بود، قطعات مهیب ایر از فصل تابستان  
تشیع میگردند، بر هنّتی، بد بختی، پیری، موجودات را میترسانند.  
شخصی قوی بازو با تبری سنهین از اول خیابان پیداشد.

اجل هم آرديده میشد و تبری مثل همین تبر داشت این منظره را  
نشان میداد. مرد هیزم شکن با قدمهای ترس انگیز و مساوی خود باین  
دو درخت رسید و رفت بطرف درخت تود، درخت مظلوم بهار،  
تبررا بلند کرد که بزند و نزد دور شد و گفت:  
« درخت میوه دار را باید انداخت، درخت بار ور درخت  
رحمت است! » چند قدمی که برداشت او را بدرخت یید نزدیک ساخت.  
کفت: « درخت یید! یید بی نمر و قابل سوزاندن » تبر بالا رفت  
و بساقه درخت خورد، باز بالا رفت و فرود آمد، جراحتی سفید  
در ساقه خاسته بی نمر ظاهر گشت که از هر ضربت تین فراختر میگشت  
چند دانه برک زرد رنّتی که بعنزله اشرفی های معده دی بودند که  
پس از فنا کنجی برای خسبی میماند، چند دانه برک خشکیده که  
چون آخرین اطفال عالم رنجور و ناتوان بجای مانده بودند، از  
حرکت مرک آور تبر بر خالک افتادند درخت افتاد بهلوی بر تهای زرد و خشک.  
مادر افتاد در کنار بچهای مرده اش.

\*\*\*

وقی که تن درخت یید قطعه در طنابی پیچیده شد و بر  
دوش هیزم شکن بالا رفت درخت تود گفت:  
« ای رفیق، دیدی که سلامت تو از سنک اطفال نه از راه  
قدر و کرامت، و آزار من نه از در خواری و اهانت بود؟  
جفای سنک درختی کشد که بار ور است

ولی آر نمرش نیست در خور تبر است»  
رشید کرمانشاهی - عضو دانشکده

# زنگاران



## اختراع قند و شکر

### ۹ - نظر اجمالی

قندی که تا اوایل قرن نوزدهم معمول دنیا بوده و عاهه با آن رفع احتیاج میکردند قند نیشکر بود، این قسم قندرا انگلیسها از آسیا باروپا وارد ترده باهالی آنقطعه میفروختند.

در سال ۱۸۰۶ میلادی، وقتی که ناپلیون بناپارت برای درهم شکستن تجارت انگلیس و زمین زدن اندولت حکم محاصره بری و بحری را صادر کرد و تمام اهالی اروپا مجبور نمود که امتحنه تجارتی و صنعتی انگلیس را نخرند، خرید قند نیز مانند سایر اجناس و امتعه غدغنه شد و بهمین سبب آنباب و فوق العاده تران گردید بطوریه فقراء و متسطین ممالک اروبا از شدت ترانی دیگر قادر بخورد آن نبودند.

استعمال قند در این عصر در اروپا خلی شیوع داشت بو جهیکه تقریباً این متعاجزه ضروریات زندگانی اهالی انقطعه قرار گرفته بود، منع ورود و ترانی قیمت آن، اهالی را سخت در قید فشار گرارد داد و احتیاج، ایشانرا با خزراع قند دیگری هدایت کرد: توضیح آنکه یکی از هنرمندان فرانسه موسوم به مار تراف Magistrat de Paris در سال ۱۸۱۲ طریقه استخراج قندرا از چغندر بدست آورده بساختن آن اقدام نمود؛ از این روز قند چغندر بسرعت جانشین قند نیشکر شده بتدربیج تر قب ساختن و استعمال آن در تمام عالم انتشار حاصل ترد و قند

بیشتر را از اهمیت و استعمال انداخت ، مقصود ما در این مختصراً  
مقاله بیان کیفیت اختراع قند چغندر نیست بلکه عده نظر ما این است  
که از اصل و منشاء قند بیشتر و محل اختراع آن تا اندازه کم ممکن  
است تتفوّق گنیم .



### ۳ - اصل نیشکر

بیشتر نباتی است که در نواحی مرطوبی بالتبغه کرم میروید  
و طبیعت محل روئیدن آن باستی مکانی مرطوب و برآب باشد .  
بهین جهت وطن اصلی بیشکر قاعدة باید دره های مرطوب حوالی  
خط استوا پانقطاط برآب منطقه معتدله باشد .

چون هندوستان ، خاصه دره حاچبز و بر فروت گنك ،  
وطن و مرکز اصلی بسیار از بسات و اشجار شناخته شده از این  
جهت محققین و مطلعین وطن اصلی بیشکر را نیز همان هندوستان دانسته‌اند .  
بیشکر ، در صورتیکه انحصار بهندوستان داشته و در سایر  
 نقاطیکه همان موقع و آب هوارا دارا مستند نرویده باشد ، برای  
آن از هند به نواحی دیگر ، قرنها مدت لازم بوده است .  
در خوزستان ایران ، در دوره های ماقبل تاریخی بیشکر وجود  
داشته ؟ و حلقه بن بر این عقیده اند که نبات هزبور در همان اعصار  
ماقبل تاریخی از هندوستان داخل خاک خوزستان شده است (۱) و  
اهالی آنقطعه از آنوقت بزراعث آن برداخته اند .

در قرون وسطی زراعت بیشکر در بعضی از ممالک اسلامی  
مثل ایران و مصر ، ترقی فوق العاده یافت : بعدها بواسطه قرب مصر  
با اروپا ، اهالی آنقطعه ترتیب زراعت نبات هزور را از مسلمین آموختند  
و در موقع کشف امریکا و مهاجرت اروپائیان بداجا ، کاشتن بیشکر

در قطعه مزبور دواج بافت و امروزه امریکا یکی از قطعاً تیست که محصول نیشتر آن فوق العاده زیاد و طرف توجه است.



### ۳ - نیشکر خوزستان

چنان‌هه ذکر شد بعقیده محققین اروپائی نیشتر از هندوستان به خوزستان انتقال یافته و اهالی این سرزمین طریقه ذراعت نیاه مزبور را از مردم آن مملکت فرا کرده اند؛ اعم از اینکه این اظهار درست باشد یا خطا، خوزستان از قدیم بداشتن نیشکر معروف بوده، سیاحان اسلامی و علمای جغرافیا (مسالک و ممالک) هرجا که نام خوزستان را برده واژ آن سخن رانده‌اند بالطبع از نیشتر خوزستان نیز ذکری کرده سر زمین مزبور را بوجود این نبات معرفی کرده‌اند.

ترجمیح نواحی خوزستان نیشکر می‌روید (در حویزه، جند شاپور، اهواز وغیره) مدر آنه در مسرقان (۱) و طرازک مقدار آن از همه بیشتر بوده و نیشکر این ناحیه دوم در خوبی و فراوانی اشتهر داشته (۲) از مسرقان و سایر شهر های خوزستان که نیشکر فراوان داشته‌اند محصل نبات مزبور را بشوش، شوستر و عسکر مکرم حمل می‌کردند زیرا این نقاط مقدار زیادی نیشکر نداشتند (۳) با این حال نی عسکر مکرم، که مقصود از آن نیشکر یاقلم عسکر مکرم است و به نی عسکری مشهور بیاشد، معروف بوده (۴) خاقانی گوید: —

طبع کافی که عسکر هنر است      چون نی عسکری هم شکر است  
مقصود او در این شعر از نی عسکری، نیشکر منسوب بعسکر مکرم است.

(۱) یاقوت حموی، معجم البلدان ۴۸۹ ج ۲ (طبع اسلامبول)

(۲) حمد الله مستوفی، نزهة القلوب ۱۷۴

(۳) معجم یاقوت حموی ۴۸۹ ج ۲      (۴) ثبیث اللغات ۲۷۹

درجای دیگر آوید :-

از سر قدر همه تاجورند ،  
سرورانی که میرا تاج سراند  
بهم صاحب صدر فلَتَند ،  
بهم قلم ثابت حکم قدرند ،  
به نی عسکری مـاک طراز  
عسکر آرای ملوک بشرند .  
ودر اینجا مراد از نی عسکری قلم منسوب بشهر مذکور است .  
بهمن ملاحظه زیاد بودن نیشکر در این ناحیه ، ایرانیها از قدیم  
این قسمت از مملکت خود را «خوزستان» نامیده اند ، خوزستان یعنی  
مکانیکه نیشکر در آن زیاد وجود دارد ، چه «خوز» ؟ در لغت فارسی  
بعنای پیشکر است (۱) و «ستان» از ادوات مکانی است که پری  
و زیاد برآ میرساند .

### ❀

### ۴ - قند و شکر

بدیهی است بعد از آنکه انسان بخاصیت درخت نیشکر پی برد و  
طعم شیرین آرا چشید بتدربیج ، بعد از آنکه قدری از جهت تمدن و  
کیفیات زندگانی ارتقاء حاصل کرد ، بخیال می افتد که در هیچ حضول خام  
نیشکر دخل و نصرفی کند و آنرا مطابق احتیاج و وضع زندگی خود  
تغیری دهد از اینجت انسان از خپلی قدیم مغز نیشکر را میرون آورده  
و بوسیله جوشاندن ، عصاره آنرا استخراج کرده است این کیفیت در  
دره آنکه هندوستان مشاهده شده و در نیمه اول قرن هفتم میلادی بچین  
نیز انتقال یافته (۲)

اما باید متوجه بود که جوشاندن نیشکر واستخراج عصاره آنرا  
با این طریق بیچوچه قند سازی و شکر ریزی نمیتوان آفت زیرا هیچ کدام  
از هندها و چنینها تصفیه این عصاره استخراج شده را نمیدانستند (۲) و  
بساختن قندیکه قبل از اختراع قند چغندر در عالم معمول و مستعمل بوده

(۱) بوهان جامع طبع تبریز صفحه ۱۷۸ ویرهان قاطم طبع طهران صفحه ۲۸۰  
Encyc. Brit article "Sugar", XXII, 625

(۲)

موفق نشد بودند.

اختراع چنین قندی در ایران شده (۱) و ماعجماله میخواهیم در این مختصر مقاله اطلاعات خود را در آن خصوص بیان کنیم.

در موقعیکه مسامین اشکر بخوزستان کشیدند و شهر های آن زاچه را یکی بعد از دیگری بتصرف در آوردند در جند شاپور اهالی صنعت کر آن شکر را از روی طریقه های صنعتی و دستور های فنی بدست میاوردند (۲) اما اهواز از جهت ساختن شکر بیشتر اهمیت داشته زیرا تمام اراضی آن شهرستان بوده است و اما کنی که از برای ساختن شکر ساخته اند مثل حوض های بسیار بزرگ و سنگ آسیا ها وغیره آنقدر در آن سرزمین بنظر میاید که عدد آثارا خدای دانه و بس (۳) شهر اهواز تامدنیه در تحت حکومت مستقیم خلفای عباسی بود هر سال ناچار بایستی مقداری مالیات نقدی و جنسی بخزانه خلفا بفرستد: این شهر در سال ۲۵۰۰۰۰۰۰ درهم (مالیات نقدی) و ۳۰۰۰۰۰۰۰ رطل شکر (مالیات جنسی) تادیه میگرد . (۴)

چون شکر اهواز زیاد بود بازجهت آنرا با طراف عالم میبردند و باین سبب مردم آنبار بدولت و نفوذ و توانگری شهر آفاق بودند.

صاحب کتاب تحفة العالم تأوید:

« در سال ۲۵۵ هجری که علی بن محمد معروف بصاحب الزنج در شوستر بخلافی عباسی بشورید از اهل آنبار (اهواز) بعضی بموافقت و برخی بمخالفت او نشته کشتد و بالاخره آنها را خلفا غالب آمدند دیگر آنها را بعمارات آن شهر رغبتی نماند و مردم را بخود واگذاشتند مردم لیز از میجادله باهم و خون ریختن یکدیگر فرو کذاشت نتردند ضعفا از پیداد اقویا متفرق شدند و بقیه آن بودند از عهدۀ ضبط آنهم شکرستان

(۱) Seinobos, Hist. de la civil. II, 65

(۲) Ency. Brit.

(۳) تحفة العالم

(۴) جرجی فیدان، تاریخ تمدن اسلامی ۵۲ ج ۲ نقل از ابن خلدون.

عاجز آمدند و بای متعددین هم بسبب فته و فساد منقطع تردید و سال  
محصول آنهم شگرستان را بر دوی هم انبار نمودند و مزارع و خانه ها  
رو بخرابی کرد و باین سبب عقرب جراره در آن شهر بهم رسید و همه آن  
شهر که در انبارها بود عقرب جراره شدند » .

اعم از اینکه حکایت عقرب شدن شهر های اهواز درست باشد باخطا  
دانستان آن معروف است و بعضی از شعراء با اشاره کرده اند از جمله  
شیخ محمد علی حزین گیلانی تفه : -

جانگرا زهر شود نکنه شپرین منش نیشتر عقرب جراره شود در اهواز (۱)  
گذشت از اهواز عسکر مکرم نیز در تهیه شهر و ساختن آن همین  
حال را داشته زیرا آن شهر نیز در سال ۵۰۰۰ رطل شهر مالیات جنسی  
میداده (۲) . (در دوره خلافا شهرهای اسلام هر کدام مقداری از  
محصول خود را بر سر مالیات جنسی بخزانه قادیه میداردند) .

بعضی از اصطلاحات شهر ریزی آندوره نیز در کتب لغت  
برای ما بیان کار مانده که امروزه باین بحث کمک بزرگی میدند : از  
جمله لغت « گندش » بروزن پرسش است که اسم چوکی بوده از  
اشنان . ( گیاهی است که از سوختن آن خاکستری بعمل میابد که  
قسمت عمده آن نمک قلیاست و این قلیارا در صابون بزی بکار میبرند )  
که خمیره شهر را با آن سفید میدرده اند (۳) همینطور بجاماندن اسمی  
افسام مختلفه قند و بنات و شهر از قبیل : شهر احمر ، سلیمانی ، آبلوچ .

شهر خام ، طبرزد و غیره خود حیث دیگری بر مدعای ماست .  
شهر چون بی تصفیه باشد آنرا شهر احمر ( شهر سرخ ) نامند  
و چون بار دیگر طبخ داده و صاف نموده در ظرفی ریزند که در دار جدا  
شود مسمی بسیمانی است (۴) .

(۱) تحفه العالم تالیف سید عبداللطیف شوقیری طبع هندوستان

(۲) Eney. Brit. نقل از نعالی

(۳) فرهنگ سروری خطی

(۴) نحفه حکیم مؤمن

آبلوچ معرب آبلوک و همان قند مکرو است : قند مکرر قندی است که آنرا دوبازه صاف کرده باشند و باین عمل بغايت مصفی ترشود (۱) شَعَر خام بمعنای شَعَر خالص است و لفظ خام بدین معنی بسیار آمده مثل نقره خام و عنبر خام و می خام و غیره شاعری گفته : - خام است نکار من اما شَعَر خام است (۲)

طبرزد معرب تبرزد است و تبرزد همان غصاره قند و شَعَر است که منقاد شده باشد واکثر قسم صلب قند مکرر (۳) و نبات (۴) را باین اسم دانسته اند .

آخر باشتفاق لغات قند و شکر نیز مراجمه کنیم بدآنوسیله هم میتوانیم دلایل دیگری بدست بیاوریم .  
قند معرب کند است ، کاند نیز بهمین معنی آمده (۵) و آنرا کنده و کندید نیز میکندند .

عرب این الفاظ را معرب کرده قند و قندید گفته اند (۶) و لفت Candi در زبان فرانسه از همان لغت کندید فارسی مشتق است و Sucre rouge ترجمة شکر سیاهی و Sucre royal ترجمة شکر احمر است .

لغه Sugar (شوگر) انگلیسی و سکر عربی از شکر فارسی اشتفاق یافته اند : سوکر فرانسه نیز از سکر عربی مشتق شده .  
سکر از لغه ای است که عرب قبل از قسم خبر ایران آنرا معرب کرده اند زیرا در احادیث مرویه از پغمبر لفظ آن دیده میشود وابن

(۱) غیاث اللغات

(۲) چرام هدایت حاتمه بر غیاث اللغات

(۳) نحله حکیم مؤمن

(۴) غیاث اللغات

(۵) برهان قاطم لغت (کاند)

(۶) ترجمان الله (هرچهار قاموس) تالیف محمد یحیی قزوینی (چاپ طهران)

خود اشاره است باینده عرب قبل از اسلام شکر ایرانرا میشناخته اند و از همین زمان فقط آنرا اخذ کرده اند.

\*\*\*

خلاصه اینده قند نیشتر در خوزستان ایران اختراع شده و طا  
زمان فتح این مملکت بدست عرب کارخانه های آن باقی بوده بعد  
مسلمان ترتیب ساختن آنرا از ایرانها فرا گرفته در بغداد برای این کار  
کارخانه ها درست گردند (۱). بتدربیح این عمل در مصر نیز شروع  
باشه در آنقطعه بكمال خود رسید بطوریه در قرون وسطی بهترین اقسام  
قند و شکر در مصر بدست می آمده (۲) و بمالک دیگر حمل میشده است  
از آنجمله در قرون هفتم و هشتم میجری مصر با شهر های مختلف ایران  
تجارت قند و شکر داشته.

سعدی آورد :-

بدل آنقدر از مصر قند آورند  
بر دوستیان ارمغانی برند  
در جای دیگر فرماید :-

هر متاعی زمعدنی خبزد شکر از مصر و سعدی از شیراز  
خواجہ همام تبریزی در ۷۱۳ ه وفات گرده آورد : -  
شکر از مصر به تبریز مبارید دز، بحدیث اب شیرین شهرستان اینجاست  
با وجود این اشتهر فوق العاده قند و شکر مصری، شکر خوزستان  
لوز خرب المثل بوده و در امثال، شکر بخوزستان بردن حکم زیره  
پیغمان بردن را داشته.

سعدی در مدح علاء الدین جوینی آورد : -  
پیضاعت من و بازار عام و حکمت او  
سر خجالتم از پیش بر نمی آید  
و آر، نه بنده نوازی از آنطرف بودی  
عیاس آشیانی

احمد خان املت را مثل یک طفای بلند ~~گرده~~ باز بروی زمینش گذاشت و گفت: حالا می بینیم که در عروق تو خون امیران و اصل زادگان جریان دارد ، ملی همین خواست که هروقت بجهوش باید دل کوه را میلر زايد ، بیاری و اصنهان حضرت محمد تمام مشکلات را از بین بر خواهیم داشت .

احمد خان املت را سوار نمود و از کوه سرازیر شدند ، اسب چندین مرتبه بزانو در آمد بالاخره بازحمات و صدمات زیاد پیش ای کوه که بواسطه زراعت آثار آبادی ظاهر بود رسیدند از آنجا پس از آنکه زمانی وارد چنانکی شدند که درختان کوهنش سر درهم پیچیده تیرگی شب و سکوت مدهش چنکل هر عابری را بوحشت و اضطراب میانداخت . این راه تنک و تاریک کاهی سراشیب زمانی هموار و پر پیچ خم بود تنها صدائی که بکوش میرسپد آواز دراجها و پرش طیور و صدای غلطیدن آها بود ، زمانیهم راه را گم کرده و عمرارت و زحمت زیاد در آن ظلمت برآه میافقادند فقط چیزی که انسان را خورسند و روح را شاد نمینمود : همانا هوا لطیف و صافی بود که شهر نشیدان از آن محرومند .

مسافرین ما نزدیک بود مدهکده ( خونساخ ) که بواسطه یک تپه از خومانک جداست برسند ، ناکهان صدای تفکی شفیده شدجوان از با تعجب زیاد متوقف شده و دامنا احمد خان گفت : اینها شکار چیان من هستند و مخصوصا با این حال هیچ منتظر و رو دهن نمی باشند و ورودمن برای آنها هم خوشحالی و هم شخصه میاورد ، وقتی که احمد خان سلام خود را تمام کرد آهی کشیده و شروع کرد به کر کردن ( خیالات تلمخ و شیرین هائند برق در قلب آسیما میکندزد ) صدای تیر دوی و سومی بالاخره متهی به شلیک شد . املت بیک فریاد زد : روسها به خونساخ هستند ! و شمشیر خود را کشیده زانو هارا بیغل اسب دشار داده و مانند این بود که میخواست این مسافت را بیک جستن طی نماید ، بواسطه این قوت و فشاری که در یک حالت مخلوط به عصبا نیت بخود آورده بود سست شده و شمشیر از دستش افقاد و با آخرین قوت خود

از اسب فرود آمده گفت : احمدخان ! زود باش بکمک هموطنات ارس  
زیرا وجود تو برای آنها از صد سوار نهید قر است .

ولی احمدخان بسخناش گوش نداده و تمام خواص خود را بطرف  
قر قز تیرها منعطف ساخته و مانند این بود که بیخواست صدای تیرهای  
روسها و تیرهای جنگجو بآن خود را امتیاز دهد فریاد زد : عجب !  
اینها از کدام طرف آمده اند که گوئی پا های خود را از بز کوهی اعماق  
گرفته و یا آنکه برای عقاب را وده نموده اند . خدا حافظ املت !

الآن بر روی خرابه های سنگرم بکشتن خواهم رفت .

در این اثنا کاوله جلو پایش از میان خورد آرا بر داشته بشم  
کنان گفت : هموطن عزیزم سوار شو حالا خواهی فهمید که چه  
خبر است این کاوله ها مال روسها نیستند زیورا گاوله های آنها سربی است  
و این گاوله مسی است و متعلق هموطنان عزیز خودم است و از طرفی  
آمده که روسها نمی توانند بیایند - از طرف جنوبی - سپس راه را  
گرفته و به بلندی تپه رسیدند که خونساخ و آلمه احمدخان با دو برج

عظیمش سالم نمودار و میدان جنک بخوبی بیدا بود .

دو دسته صد نفری دور از هم در پشت دیوار و درختان و سنگها  
مخفی شده و باهم میجنگیدند . زنان بدون حجاب با کیسوان پوشان و  
بچه های کوچک متخصصین را بنزاع تحریک میکردند . املت بیک با  
تعجب زیاد بدین منظره شگفت تماشا میکرد ، احمدخان گفت : دسم ما  
این است که برای جز نیات جنک میکنیم وقتی دونه باهم نزاع داشته  
باشند سایرین هم بحمایت طرفین داخل مرکز میشوند مثلا حالا شاید برای  
بیک کاو یا بیک گوسفند یا اندک سرقته میجنگند و اینکونه اتفاقا وقت در  
نزد ماهابھی ندارد فقط نک برای کسی است که مرتكب گشته و گرفتار  
شود ، نکاه کن که چه قسم این زنان پر جرئت و پر قدرند ، لذت بدر  
مرغ مرک در بالای سرشان برواز میکند و هیچ قرس و واهمه در قلب  
شجاع خود راه نمی دهد .

آه اینها مادران و زنان شجاعان و دلپرانند باید نکذاریم بیشتر از این

بعجهنگند مبادا بد بختی دامنه پیدا کند - وقت است که آرامشان سازم .  
 سپس بر روی تپه که از همه جا به ده تزدیک‌تر بود رفته و با یک  
 شلیک هوای خود را مورد توجه چنگیجویان قرار داد آنان هم که هیچ  
 منتظر نبودند صدای تفنگی از این سمت بشنوند تماماً بین طرف متوجه  
 شده - احمد خان هم با شلق خود را از سر برداشت - و یک‌مر تپه از  
 دو طرف هم‌همه بلند شد و احمد خان را شناختند . احمد خان آنها را مخاطب  
 ساخته گفت : ای مردم خونساخ ! کاوله و باروت را برای روسها باید نکاهد اشت .  
 من فردا داد خواهی کرد و مقصراً بسزا میرسانم ،  
 متخاصمن از دیدن خان بقدی شاد شدند که واهه را فراموش  
 و زن و مرد باهم فریاد کشیدند : زنده باد احمد خان .

احمد خان باز رو بجمعیت کرده گفت : خیلی خوب رفقا ! فردا  
 می‌ایم و باریش سفیداً نقاں صحبت خواهم کرد اما حالاً یک را بیق زخمی دارم  
 و باید برویم عزل و بمعا لجه اش پردازم دیگر اینکه یک تعخت روان یا  
 چهار چوبی لازم است زود آماده کنید که خیلی تعجیل دارم .  
 امّت بیک با دو دست قاش زین را گرفته دیگر هیچ ملتفت نمی‌شد که  
 مردم چه می‌کنند و میرفت که بیهودش شود ، پس از لحظه چهار چوبی از  
 گلیم و تفنگ های نیکه هنوز گرم و از دود باروت سیاه بو دند تر تیپ داده  
 امّت را بر روی آن قرار داده حرکت کردند ، احمد خان هم بر اسبش  
 سوار شده داخل قلعه می‌کمیش گردید و امّت را که مدهوش بود بر روی  
 قالیهای گرانبهای خان خوا بانیدند .



## فصل چهارم

هجر وح ها صبح روز دیگر بهوش آمد و خیالاتش مانند ارواحی  
گه در ابر سیر گشند عودت نمود ، هر کاه ها تفی خبر مرلک یا نجاتش را  
با و میداد هیچ محزون یا مسرور نمی شد بلکه مردن و زنده ماندن در  
آن او یکسان بود بهبچوچه قدرت ادای کامه و حرکتی را نداشت ،  
هر چیزرا فراموش میکرد و بهیچ دردی متوجه نبود - اما این حال  
مداومت نیافت . ظهر که احمد خان بنا بوعده که به ریش سفیدان داده  
بود و نوکرها برای نماز ازهانزل خارج شدند ؛ املت بیک تذ ادر بستر افقاده  
ذاگهان صدای با شخصی را شنید که آهسته آهسته ، بالاحتیاط در اطاق جلوراه میرود  
املت گوای خود را جمع و کوشش کرد قابظری که مسدا میاید نکاه گشند  
ولی چون خیالی سست و ضعیف بود و نمی توانست حقیقت و بیاز را تمیز  
دهد چنین بفطرش آمد که درب اطاق بادفت و آهستگی باز شده دختر کی  
با چشممان سیاه و گیسوان انبوه که لباس ابریشمی زرد و نگی دربر و روی  
آن ارخالق قرمز تنگی که با دکمه های مینا کاری آراسته شده پوشیده  
بود نرمه ک نرمه ک بطرف رخه خوابش میخراشد و مقدار جا نزدیک شده تا  
برخه خواب رسید سپس قدر عنای خود را خم کرده با چشممانی معلو از عشق  
و محبت بدست مجر و حش نظری افکنده ولی بمجرد اینکه لباس دختر  
باباس املت سایه انداخت و حرارت نفس گرمش را بصورت خود احساس  
نمود یک مرتبه خود را درهیان دریای حرارت یافت . دختر جوان قدری  
دوا از یک شیشه کوچکی میان فنجان نقره ریخته و دست زیر سر املت  
برده بلندش گردید . . . . .  
املت بیک دیگر هیچ نمیدید بلکه های چشمش سفیدگین شده روی  
هم خوا بید ند فقط کوش میداد و صدای خش خش لباس دختر که را

ویشید چنین گمان میکرد صدای پرملانک و فرشتگان است، اما افسوس که این فرشته هم بزودی غایب شد.

بس از زمانیکه مریض ما چشم بگشود اضارا مسافت فرشته را ناپدید و خویشن را تنها یافت مبهوت مازد ندانست درخواب دیده یادر بیداری و تجیرانه این عبارت را گفت: « آنچه را دیدم جز خیال موهم چیزی نبود ».

ولی خیر اشتباه میکرد - آن فرشته را که او موهم میپندشت، دختر شانزده ساله احمد خان بود.

(در تزدکوه نشینان دختر ها برخلاف زنان شوهردار بکلی آزاد و در حضور مردان بدون پرها و حجاب آزادانه حرکت کرده و هیچ سرزنشی بر آنها وارد نیست . )

دختر خان با آزادی و اختیار تمامی هرچه میخواست میکرد و هرچه از پدر تقاضا مینمود باو میداد، اطاق دختر همان اطاق استراحت پدرش بود و هیچ وقت دیده نشد که ازاو حرکت زشتی سرفزند، بهمانان بی اندازه محبت و مهربانی میکرد و همه را با یک نظر ساده و بی آلایش میدید اما از دیشب که این جوان زخمی خوش سیما را دیده هیجانی در قلبش تولید گشته و در نظر اول حالت عشق برایش دست داد ولی همینکه تفصیل حال جوان را از پدرش شنید بحالش رقت کرد و هر املت در قلبش جایگرفت وقتی هم که دکتر بی خطر بودن زخم را اظهار کرد و اعلت ضعفتش را زیاد رفتن خون ایان نمود، بی اندازه شاد و بنشاط گشت، تمام شب را بخيال املت بسرورد و چندین مرتبه اورا درخواب دید که با لباس و صورت خون آلود فسان و زاله میکند کاهی از خواب هیجست و گوش میداد که باز هم شاید صدای زاله اش بیاید باز بخواب رفته تا انکه مشوق خود را بخواب به بیند.

صبح همینکه از خواب بیدار شد و دید پدرش در اطاق راه همان عزیز صحبت میکند حیله بخرج داده و همان وقت را برای سلام صبح پدرش اختصاص داد ولی مقاصفانه چشمهای میهمان مریض بسته و دختر

توانست آن چشمان گیرنده را زیارت کند واز این حیله نتیجه کامل نبرد، ظهر لب-اسهای قشنگ وزیقهای دلربای خود را پوشیده بجدا باطاق همچنان داخل گشت بازاورا چشم بسته یافت این بار سخت شمگین شد حاضر بود که دربهای دیدار دوچشمانش دوالماس بهمان درشتی فدا کند زیرا یقین داشت که گیرنده کی و تاللو آن چشمها از الماس زیاد تراست، هجزوناه بر گشت، شب باز بدیدار شتافت و برای اولین دفعه چشمش برچشمان خسته و خمار مریض افتاد و بخوبی دریافت که آن چشمان خماری با و میگویند: «ای اختر زندگانی من دور نشو مکر نمی دانی خماری با و میگویند: «ای اختر زندگانی من دور نشو مکر نمی دانی که با بودن تو قلب من روشن، و در نبودن همچیز را تیره و تار می یافم».

و خترک نمی دانست در چه حال است بزمین است یا آسمان و این حالت که از چشم هرزیدائی بمنظرش اشتفگتر بود او را سخت بفریفت، اما املت لب بسته و فقط باچشمان خود عشق و مکنونات خویش را بدخلوط عشق و محبت را هیچ وقت بخود ندیده بود خون بفوريت در امپ کوچکش باحرکات سریع مشغول جریان شد، قشنگی چشمان همچنان که از چشم هرزیدائی بمنظرش اشتفگتر بود او را سخت بفریفت، اما املت لب بسته و فقط باچشمان خود عشق و مکنونات خویش را بدخلوط عشق و محبت را هیچ وقت بخود ندیده بود خون بفوريت در امپ گفت: «کسی که دارای چشمان باین دلفریبی باشد صدای اوتا خود گفت: «کسی که صدایش را نشنود» و مانند بہت چه درجه هفرح است بدیخت کسی که صدایش را نشنود» و مانند بہت زدگان ایستاده در چشمان املت نکاه میکرد و در پیش خود هیگفت: «اگر املت حرف نمی زلد جهتش حالت ضعف او است و اگر ضعف داشته باشد پس باید زخمش خطرناک باشد، خیال دختر راحت نبود مصمم شد که او اول شروع به صحبت کند تا از حالش مطلع شود.

باید دانست وقتی چشمان املت بچشمی افتاده که اورا فرشته می یند اش چگونه قلبش آتش گرفت و حالش را منهبل ساخت خصوصا وقتی که صدائی ظریف نیز اضافه گردد.

سلطنت از املت پرسید: «عزم حالت چطور است؟ املت جوابداد: خیلی خوب بقصمی خوشم که نزدیک است روح از بدن برود، سلطنت با صدای نارک ولزان فریاد زد خداتورا نگهدارد باید حالا-

ها زنده بمانی ایا افسوس نمی خودی اگر بمیری ؟ املت گفت : مردن در اوقات خوش افسوس ندارد اگر صد سال دیگر هم عمر کنم هیچ وقتش را بخوشی ایند چیقه بخواهم بود .

سلطنت سخنان او را نفهمید ولی چون لرزش صدا و حالات چشمان او را دید صوتی شنید آتش سرخ و گرم گشت سپس با دست با املت اشاره کرد که راحت کند و خود را طلاق بهلو ایگر بیخست .

اطبای کوه نشینان مخصوصا آنها ایکه زخم و شکستگی را معالجه میکنند بی اندازه ماهر و با کیاه های مختلف مرهم و دوا میسازند لیکن طبیبی که برای جراحت املت از همه بیشتر حاذق و فایده داشت همان چشمان ققان و اندام دل را مسلط بود .

شب ها بامید این که او را در خواب به ایند میخوابید و روز هارا با تهظیار دیدار او بیابان میرسانید ، ضعفیش کم کم بر طرف ولی درخت در وند عشق در دلش چنان جانگیر شده بود که دیگر هیچ را قادر تسلط بر آن نبود .  
چنانچه در پیش ذکر شد املت یک زن کرفته بود اما مانند تمام شرقیان نامزد خود را فقط در شب زفاف ملاقات کرده و کسی را که سالهای دراز بفکرش وقت میگذراند اتفاقا از وجاهت بی بهره نیکه گراحت منتظر هوی العاده هم داشت تا این که کم کم عشق و محبت خود را از او باز گرفته و در این مورد یک مرتبه تقدیم سلطنت نمود ، وقتی که صدای پای صحبت مشوقة نازه اش را میشنید لرزه خفیف عشق انداشت را تکان میداد .  
این دو جوان دلداده بدون اطلاع از نیال درونی بیگنگر شب و روز را بخيال هم گذرانیده و اگر مانع نداشته بود اندک جدا نیز راهم هر گز روا نمی داشتند .

خان که همیشه در سفر بود میهمان و دخترش را بخیال هم گذاشته و از عوالم آزان نیز اندکی اطلاع داشت - این معاشه برای خیالات او خیلی مفید و نتها آمالش بود . بدرزن یک شاهزاده جوان قرکوسی بودن برایش بسی نعم داشت زیرا املت بیک میتوانست برای حمله با رسها مساعدت و کمک زیادی با او بنماید .

اما این دو جوان ابدآ بفکر عاقبت کار نبوده و مدام پهلوی هم نشسته بصیرت های شیرین و شوخيهای مليح او قات خود را میگذرانیدند هیچ گمان نمی برند که ممکن است این خوشیها زوزی خاتمه بیدا کند . ساعات و دقایق بی در بی الدون این که این عشق زدگان بهم مقد سپری میشد عاشق و مشوق اغلب دم بنجهر . که اصحررا باز میشد وقتی چمن سبز گلزار های دشت ، نهرهای جاری و گوشه های ازیکه در دامنه کوه میچریدند از نظر میگذرانیدند زمانی هم املت از محاربه و جنگهای که کرده بود برای محبوبه اش حکایت میکرد ، لحظه هم در عین سکوت مانگاههای عاشقانه مدادله عشق و محبت مینمودند املت تمام گذشته ها را فراموش کرد ، و بفکر آینده هم نبود چه چیز بهتر از این دقایق در دنیا یافت میشد که : « دوست داشته باشد و دوستش بدارند » .

تابستان بدین منوال با خر رسید ، یک روز هنگام طلوع صبح يك نفر چوپان داخل قلعه شده و چه از نوکرها او را احاطه کرده بودند و میگفت شب گذشته بپری گذا آمده یکی از گوسفند هارا ربود ، احمد خان گفت : یکنفر میخواهم که داوطلبانه کشتن این بپر را بهمده مگیرد و بهترین تفکر مرا همراه ببرد اگر بپر را کشت تفکر از آن او خواهد بود ، یکی از نوکرها که درون تیراندازی همارتش بردیگران غایبه داشت پیش آمده تفکری را که از همه بهتر می پنداشت بود داشته گفت : من داوطلب این کار هستم و رفت .

احمد خان ترد املت و سلطنت آمده واقعه را اظهار داشت ولی آن دو چون محو دقایق مقدس عشق بودند به بیانات احمد خان دقیقی ننمودند . صبح روز بعد احمد خان و ملا زمان بانتظار مراجعت شکارچی مزبور نشستند و هیچ اثری از اوضاع نگشت تا پنکه همان چوپان سراسیده وارد قلعه شده این تفصیل را گفت : وقتیکه نوکر بر دامنه کوه رسید و دیای بپر را گرفته واورا تعقیب کرد ولی بپر آزروز را از کنام خود خارج نشده اود چون او چنین دید مصمم شد که در پیشه رفته و بپر را شکار کند و داخل بیشه شد پس از نیم ساعت صدای تفکر رسید و لحظه بعد هم عربده بپر را شنیده ساعتی منتظر مراجعت نوکر بودم . چون از شکارچی خبری نشد ناچار شدم که آمده واقعه را اطلاع دهم - گویا بپر اوراشکار کرده است .

# غلط نامه

اول از روی این صفحه تصحیح کنید بعد بخوانید

صحیح	غلط	سطر	صفحه
دیکر	دبّر آر	۷	۲۲۸
این	این دو	۶	۲۴۰
چهار صد	چهار	۲	۲۴۵
کسری	کشّری	۱۳	۲۰۰
Boileau	Boulvau	۱۹	۲۶۶
Doseartes	Descartos	۲۳	۲۶۶
Bossuet	Bossue	۱۱	۲۶۷
Desmarets	Desmarette	۱	۲۶۸
Perrault	Perroult	۱۰	۲۶۸
داسپه	دا سپ	۱۸	۲۶۹
Dacier	Dacin	۱۹	۲۶۹
Perrault	Perout	۹	۲۶۰
Fénelon	Fenilon	۱۶	۲۶۱
بلاخره	با الآخره	۷	۲۶۲

# یاک آوری

نمرات دانشکده را قد و بدانید ، مقالات شیرین و مقید و ادبیات  
عالی و نخبه ، رومان ملی و قاریه خی ، و کلیه مندرجات ذیقیمت ازرا که  
با زحمت قدار ک و انتخاب می شوند . با دقت بخوانید ، و برای اینکه  
شاید فرصت خواندن تمام ازرا نداشته باشد ، نکذارید نمرات مربوط نفه  
و مفقود شود ، زیرا این نمرات جمع شده و در آخر سال یک کتاب  
ادبی با جدید ترین اسلوبی بضمیمه یک جلد رومان قشنگ برای شما باقی  
خواهد بود - و در صورت گم هدن یک شماره از ، آن دو کتاب لفیض  
محروم خواهد بود .

گمان نکنید نمرات مفقوده را میتوانید دوباره بدست آورید ،  
زیرا اوقات باید بقیمت یک دوره دانشکده ، یک شماره کسری آزرا  
از اداره خریداری کنید - چه که ، این مجله با اندازه مشترک کین چاپ  
شده و برای کالکسیون اداره نیز عدد معین ذخیره می شود و یک شماره هم  
زیاد نمی آید .



در پشت جلد مجله و در صفحات آخر آن ، اعلانات قبول  
می شود ، اعلاناتی که در مجله چاپ شود همه وقت باقی خواهد بود و  
اهمیتش زیاد خواهد شد .

( دفتر دانشکده )